



# پیام کارگر

شماره

۸۲

سها، معادل ۸۰ ریال

سال چهارم نیمه دوم اسفند ۱۳۶۹

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

ارگان کمیته خارج از کشور

## بها باقر مومنی

در صفحه ۱۶

### مباحثه با باقر مومنی

درباره از همپاشی اردوگاه سوسیالیسم،

غل آن و چشم اندازها

در صفحه ۵

### روشنفکران آذربایجان

### و رژیم جمهوری اسلامی

داوریژ

در صفحه ۱۱

### گفت و شنودی

### با اسماعیل خوئی

در صفحه ۹

### مهاجر ایرانی

و ضرورت سازماندهی اجتماعی آن

در صفحه ۳

برابری زن و مرد

به سیاق سرمایه داران

در صفحه ۱۳

کتابخانه ایرانی  
Iranische Bibliothek in Hannover

## ضرورت مبارزه سراسری برای حقوق پناهندگی

عشق و دوستی بحران اقتصادی و سیاسی کشورهای  
پیرامونی سرمایه داری و کشورهای بلوک شرق (سابق) به  
چنان کفایتی رسیده است، که هجوم میلیونی و توده‌ای  
خروج از این جوامع یکی از نمودهای آن می‌باشد. علت  
ورشته اساسی این بحران در بطن سرمایه انحصاری  
و فرارمیلیتی مناصر نیفتده است. سرمایه داری چنان  
موقعیتی ایجاد کرده است که بجز چند کشور اصلی آن که  
از رفاه نسبی برخوردارند، نه دهم جمعیت ساکنین  
در کشورهای دیگر با کمبود حداقل وسائل ضروری زندگی  
انسانی مواجه‌اند. سازش و حمایت سرمایه جهانی  
از کشورهای که در آنها آزادیهای سیاسی سرکوب و حقوق  
بشر نقض می‌شود، مثل ایران - خود یکی دیگر از دلایل  
اساسی مهاجرت و یا خروج اجباری سیاسی پناهندگان  
است. بنابراین انتقال بحران از کشورهای اصلی سرمایه  
به پیرامون، نشیبه خود به این کشورهای باز میگردد. هم‌اکنون  
علاوه بر گسترش موج پناهندگان و مهاجرین از مناطق  
آسیایی، آمریکایی و آمریکای لاتینی، کشورهای اصلی  
سرمایه داری منتظر ورود بیست میلیون پناهنده روسی  
و میلیونها مهاجر دیگر از اروپای شرقی هستند. و رود  
بیست هزار پناهنده آلبانیایی در یک قلم، نمونه کوچکی  
از این ماجرا است.

بقیه در صفحه ۲

نتیجه اوضاع فوق، کشورهای معظم سرمایه داری  
برای کاهش بحران ساختاری خود و انتقال بخشی  
از این بحران به کشورهای پیرامونی سرمایه، به کاهش  
یا از بین بردن حقوق پناهندگی و مهاجرین دست  
یازیده‌اند. محدودیت‌هایی که تاکنون تصویب شده و یسا

## تخریب جنگلهای باران‌زا:

### فاجعه محیط زیست

انسان تاکنون با طبیعت به مهر برخورد نکرده است.  
سوا استفاده و تخریب و نابودی محیط زیست در زمین  
و در با هوا، از جمله کارگرهای روشمند نظامهای تولید  
انبوه بوده است. مصرف بیش از حد و بی‌رویه منابع نفتی،  
جنگلهای و دیگر ثروتهای طبیعی، آنبه در عرض مدت زمانی  
کوتاه خطرات و مدمیت‌های غیر قابل جبران با خود به‌سراه  
داشته است.

یکی از این گنجینه‌ها جنگلهای باران‌زاست که بدرستی  
"ریشه زمین" نامیده می‌شوند. بخدراز سطح بسیار کوچکی  
بقیه در صفحه ۱۵

اتریش: معامله سودآور با ایران

در صفحه ۱۵

چند خبر درباره پناهندگان

در صفحه ۱۲

کویت: نقش خشن حقوق انسانی

و منحنی فلسطینیها

# ضرورت مبارزه سراسری

۱۹۹۰ توافق حول طرح اخراج سریع پناهندگانی که نتوانند دلال یک کانی برای اثبات موقعیت خود داشته باشند، صورت گرفته است - دولت ایتالیایی نیز تلاش زیادی بعمل آورد تا ۲۰ هزار پناهنده آلمانیایی را به کشورشان بازگرداند - دفتر نخست وزیری انگلستان نیز هم اینک طرحی را برای اجراء آماده ستیاده که مطابق آن مقررات سختتری دوزمه اعطای ویزای ورود و تسهیل در بازگرداندن (دمیور ت) هرچه سریعتر گسائیکه نتوانند ثابت کنند در کشور خود تحت تعقیب بودند، اخذ جریمه از شرکتیهای هواپیمایی، همکاری با دول دیگر برای کنترل ورود پناهندگسان

را شامل میشود - برای اث بخشای اقدامات جاری دولتیهای بزرگ سرمایه داری، فشار به کشورهای مبداء که پناهندگان بالا چبار به آنجا میبرند نیز شدت گرفته است - گسترش فشارها در فیلیپین، یونان، چکسلواکی، پاکستان و ترکیه و ... نمودهائی از این مسئله هستند - اعتصاب غذای پناهندگان ایرانی در فیلیپین، کنترل شدید برزی توسط دولت چکسلواکی برای جلوگیری از ورود پناهندگان روس، دستگیری، شکنجه، زندان و حتی تحویل پناهندگان سیاسی ایرانی به حکومت اسلامی ایران توسط دولت ترکیه - که یکماه پیش نیز نمونه ای از آنرا شاهد بودیم - کاهش امنیت سیاسی پناهندگان ایرانی در پاکستان و عدم ثبت نام جدیدان پناهندگان ایرانی توسط دفتر سازمان ملل در کراچی پاکستان، اقدامات مبعیثی در همین راستا هستند -

در ارتباط با موضوع دوم ما به تلاشهای مشابهی موازی با مورد بالا مواجهیم - مثلا دولت سوئد اخیرا حق اقامت در زمینهای مادری را از بودجه دولتی پناهندگان حذف کرده است و عواقب شدیدی در خصوص محدودیتهای فرهنگی، بویژه برای کودکان به همراه

خواهد داشت - همینطور است، فشارهایی که در کمپها برای ایزوله نگه داشتن پناهندگان صورت میگردد - قانون محوبه جدیدآلمان نیز محدودیتهای وسیعی را ایجاد کرده است، در عین حال تلاش برای حذف مستوری نقدی پناهندگان صورت گرفته است، که اولین اقدام در این زمینه پرداخت جنسی بجای پول در ایالت نوردرن وستفالن میباشد - اتریش محدودیتهای زمانی برای اقامت را به اجرا گذاشته است - طرح مورد توافق نکر شده در فرانسه، امکانات اشتغال

و دریافت تأمین اجتماعی را حذف مینماید - نگهداری پناهندگان آلمانیایی در کشتی توسط دولت ایتالیا بدون کمترین امکانات بهداشتی و تغذیهای که منجر به بیماریهای شدید پوستی و واکبر شد - همینطور است طرح جدید دفتر نخست وزیر انگلستان که حتی " اجازه استثنای اقامت " را برای افرادی که مدت زیادی منتظر رسیدگی پرونده شان هستند، حذف کرده است، البته ما از گسترش اقدامات راستی در تمامی کشورهای نامبرده چیزی نگفتیم، چون با اندازه کافی همه ما آنرا حس میکنیم - اخیرا تعدادی از پناهندگان ایرانی به همین دلیل از پخش شرقی آلمان فرار کرده، ند ناگفته روشن است اولین کشورهای که پناهندگان به آنجا پناه میبرند، خود مدتهاست که امکانات بهداشتی، رفاهی و ... را محدود و حتی حذف کرده اند -

اولین نکته ای که از تحولات بر شمرده نتیجه میشود اینستکه مجموعه پناهندگان در موقعیت یکسانی قرار گرفته اند، بنابراین مبارزه آنها از محدوده پناهندگانه

و مبارج این یا آن کشور فراتر رفته است - بنابراین پناهنده ایرانی، سربلانی، بنگالی، آفریقایی آمریکایی لاتینی، عرب و ... میبایست مبارزاتشان را در هم ادغام نمایند، تا از هزارتوی و پشردن و نیرو در مبارزه مشترک کاسته شود و در عین حال با تمرکز مبارزاتی، دستاوردهای مبارزاتی افزوده گردد -

مسئله دوم اینستکه با اقدام اقتصادیات جهان و روند شلگبری قطبهای جدید مثل اروپای متحد - سیستم محدودیت حق پناهندگی و کلا مهاجرین از حوزه یک کشور در عین حال شاره خود و خصلت سراسری و عمومی یافته است - داده های بالا بخوبی از این امر حکایت میکند، که سرمایه داران و راستیستبا بشكل عمومی، همانگونه که اقتصاد و سیاستشان را یک کاسه میکنند، مبارزه بر ضد پناهندگان و مهاجرین را نیز یک کاسه کرده و خواهند کرد - نتیجه سوم از تحولات فوق اینستکه، در مقابل تعرض

## برای حقوق پناهندگی

سراسری و مشترک بورژوازی و راستیسم، اقدامات جداگانه، محدود و منزوی در دایره یک کشور، ره بجای نخواهد برد - بنابراین ضرورت سازماندهی عمومی و سراسری پناهندگان در اندازه قطبهای موجود به اولویت برنامه ای تمامی مهاجرین و نیروهای سیاسی آنها تبدیل شده است - این امر همانگونه که ما بارها تاکنون اشاره کرده ایم، جواز طریق پیوند مبارزاتی با کارگران، شرکتگان و نیروهای انقلابی، دمکرات و کمونیست کشورهای بومی امکان تحقق نخواهد داشت - اما نکته مهم و جدید در حمایت نیروهای بومی اینستکه، خصلت حمایتی و سازمانی این نیروها نیز میبایست از محدوده یک کشور خارج شود و خصلت سراسری بخود بگیرد - ما از فعالین و پیشروان جنبش مهاجرین میخواهیم که با توجه به وضعیت جدید و تغییرات حاصله، به این امر مهم توجه کافی مبذول دارند -

### مباحثه با

باقر موثقی

خیلیها با شورویها داشته اند و انکائی که به این کشور داشته اند رابطه درستی نبوده و مخصوص از این بعد باید برهمنریزیهاشان بر اساس جامعه خودشان باشد بدون اینکه استفاده از قدرت های سیاسی سوسیالیستی را نادیده بگیرند منجی وضع این قدرتها را - هر قدر در لحظه باید بدستی بر آورد کرد و نه عبورت طلبی سوا ای اینکه خود این نظامهای سوسیالیستی هم مشکلاتی دارند و مثلا در لحظاتی میتوانستند لحاظ جمعی و مادی هر دو کمکی بکنند و سخنی وقتها هم نمیتوانستند و حتی ممکن است کاه مصلحت وضع خاصی خودشان را بکنند - مثلا در دست اتخاذ بکنند که حتی تا ناسر منشی داشته باشد -

س: عده ای مسئله دموکراسی را عمده کرده اند - منظره است که بین نیروهای چپ مطرح است - معتقدند که در سابق دموکراسی رعایت نمیشد و در کشتیان از دمکراسی غلط بوده و میگویند که به درک نوبنیستی از دمکراسی رسیده اند - من میخواستم بدانم نظر توسته به این درک توسته از سوسیالیسم دموکراسی تا چه حد با این نظرات خوانایی دارد و آیا فکر نمیکنید که این پوششی است بر نظرات سوسیال دموکراسی پس نظرات سوسیال لیبرال ؟

ج: من نماندم چه نوع دموکراسی وسیعتر و قویتر است - مثلا در دموکراسی شورائی واقعا نمیتواند وجود داشته باشد - اگر در نظام در شوروی سوسیالیسم منحصر کامل بیاده نشده یا حتی دفرموده شده و نظام بورژوازی حاکم شده معنائین اینست که در آنجا دموکراسی رعایت نمیشد و اگر نه این معنایی آن نیست که دموکراسی در سوسیالیسم در کلیه نوشته های مارکسیست ها بمعنای یک اصل پذیرفته نشده، بر عکس

دموکراسی در مارکسیسم بمعنای یک اصل پذیرفته شده و مورد ستایش قرار گرفته است و اساسا بنای ایجاد نظام سوسیالیستی و انقلاب سوسیالیستی بر دموکراسی وسیع است -

س: تضمین بقای این دموکراسی را تو در دخالتش شوراها و مردم مینویسی ؟

ج: حضور فعال توده ها بهر شکلی باشد، حالا بصورت شوراها که در لنینیسم پذیرفته شد که در یک شرایط تاریخی مسمن و در یک کشور متمرکز میبوید آمده یا در یک جای دیگر و در لحظه تاریخی دیگر دیگر ممکن است شکل دیگری بگیرد که معلوم نیست چه شکلی خواهد بود ولی بهر حال اگر حضور فعال توده را بمعنای یک اصل سبزیسم مسئله دموکراسی بخودی خود حل شده است -

# مهاجر ایرانی و ضرورت سازماندهی اجتماعی آن

نوشته آهنگر

۲

می‌نماید و این فعالیت را با حضور در تشکیلاتهای سازمان‌گرا گنیزه می‌کند همانکه شود. البته ما اکنون در شرایط اعتلا، انقلابی و با دوره پی از قدرت نیستیم و شرایط نرمال یک سازمان سیاسی را می‌گذرانیم و بنابراین فعالیت‌های سازمان اجتماعی و اغما «منطبق با این دوره است». اما دوره‌ای که از سر می‌گذرانیم دو ویژگی برجسته نسبت به دوره‌های مشابه دارد. اول آنکه ما در شرایط بحرانی عمیقاً گسترده اید و لزوم یک سیاست چپ قرار داریم. این مورد به شرایط انتقالی ایرانیان مهاجر و بخصوص اغما، سازمان‌های سیاسی به استقرار در محیط اجتماعی-برمیگردد. شرایطی که با نداشتن زبان، نداشتن تخصص‌های انطباقی با جامعه جدید، توقف در کار بی‌سما، تحصیل، عدم تطابق با فرهنگ، موازین اجتماعی، مشکلات خانوادگی، شخصی، اجتماعی و ملی ناشی از مهاجرت تبیین می‌شود. در چنین شرایطی و در چنین دوره‌هایی از اینست محدودیت‌هایی در فعالیت‌های سازمان اجتماعی و اغما. آن نسبت به آنچه باید باشد و نه نسبت به گذشته، بوجود خواهد آمد. این محدودیت‌ها و حتی کاهش فعالیت‌ها کوتاه‌مدت بوده و بتدریج با کاهش و رفع ویژگی‌های ابتدویه، رفع خواهد شد.

ایرانیان مهاجر، ایزدیه‌ها، سیاسی رژیم اسلامی همانگونه که قبلاً یادآور شدیم، مهاجر ایرانی نیک ویژگی برجسته دارند که در قیاس با دیگر مهاجرت‌های توسعه‌یافته اهمیت زیادی دارد. این ویژگی به مهاجرت توده‌ای ناشی از یک انقلاب بزرگ خلقی و رژیم بنیاد ارتجاعی منبعت از آن برمیگردد. ایرانیان مهاجر بیک توده ملیونی ایزدیه‌ها و رژیم اسلامی هستند. این ویژگی باعث شده است تا گرایش‌ها گوناگون درگیر در سازماندهی مهاجرین ایرانی جهات جغرافیایی‌شان را کم کنند و هر کدام با گرایش‌های ایرانیان مهاجر بیک توده ملیونی ایزدیه‌ها و رژیم اسلامی یاری می‌رسانند، خواسته‌ها و اهداف جنبش مهاجرین ایرانی یاری می‌رسانند، در چارچوب سازماندهی مهاجرین ایرانی به گرایش اصلی قابل رؤیت است. یک گرایش، مهاجرین ایرانی را با مشخصه ایزدیه‌ها سیاسی بودن آن معنای تحلیل قرار می‌دهد و به بافت اجتماعی آن توجه‌ای نمیکند، یا اگر به آن برخورد می‌کند، خلعت جنبشی و سیاسی آنرا حذف می‌نماید. این گرایش، در همه حال به نوعی به ناسیونالیسم ملی می‌بطلد، و شمار سازماندهی تشکیلاتی متعلق ایرانیان را ارائه میدهد. در این نگرش هیچگونه انقاسی نمی‌یابست سازمان اجتماعی و توده‌ای جامعه جدید صورت گیرند. نمونه برجسته این نوع سازماندهی را می‌توانیم در گنیزه در کشور اسپان سابق دانشجویان ایرانی دید، که بدلیل «پایه» دانشجویی و غیر مهاجرت تا حدودی قابل توجیه بود. اما انطباق آن سازماندهی با نیروی مادی اجتماعی مهاجرین شیبور از سر گذاشتن است. این نوع سازماندهی، حتی توانایی موفقیت در فعالیت‌های ضد رژیم‌ها را نیز از دست خواهد داد و یا در مقیاسی بسیار کوچک آنرا منحل خواهد کرد. زیرا نیروهای ملیونی و وسیع مهاجرین ایرانی را به مبارزات ملموس، رونق و جاریبند در محیط کار و زندگی در نظر می‌گیرد و تنها به یک ویژگی از خواسته‌های آنها توجه

و برای آن جایگاه مبارزاتی قائل نیست. حضور و عدم حضور ایرانیان مهاجر و فعالیت در آنجاییکه مهاجرین هستند برای او علی‌السویه است. سازماندهی ایرانیان نیز اگر برایش مطرح باشد، آنرا در مقیاس محدود و جدا از طرف اجتماعی مهاجر انجام میدهد. او با نیاز به اغما، مهاجر مبارزات جنبش انقلابی و دمکرات نیروهای بومی نمی‌بیند. آنرا تنها در سطح حضور کادری‌ها محسوس در بخش معدودی از کمیته‌ها و سازمان‌های اقدام در کمیته در یک کلام آگسیونیس خود را بی نیاز از درگیر شدن در محیط اجتماعی، مهاجرین مشابه نیروی اجتماعی جنبشی اجتماعی جامعه جدید اندر بر عکس آگسیونیس، ساوان سیاسی توده‌ای نمی‌تواند یک سازمان اجتماعی نباشد. بنیان و پایه سازمان اجتماعی، اغما و استقرار در محیط اجتماعی هستند، رهبران و پیشروان جنبش توده‌ای در این محیط‌ها و در خارج از آن هستند. سازمان کادر مکل و تقویت کننده ایمن پایه اجتماعی است و به آن قوام و شکل میدهد، ولی بدون آن هیچ معنی و مفهومی نخواهد داشت. سازمان اجتماعی مهاجر در آمیزش وسیع یا جنبش رادیکال بومی است که نیرو میگیرد و به آن نیرو میرساند. بنابراین آمیختن با طبقات رادیکال جوامع جدید و جنبش آنان نه فقط در سطح کادری و سازمان‌ها و سازمان‌های پرتجرب و محدود آنها، که در جای خود امری است جایز و بسیار اهمیت، بلکه در مقیاس تمام جامعه و تشکیلات گسترده و وسیع توده‌ای مبارزاتی آنها معنی پیدا میکند. یعنی اینکه حضور در تشکیلات دانشجویی، دانش‌آموزی کارگری، کارندی و... حلقه مهم و تعیین کننده است. سازماندهی ایرانیان مهاجر نیز اینک، اساساً از گاتل حضور و شرکت در مبارزات جاری محیط‌های اجتماعی است که بازدهی مناسب خواهد داشت. زیرا همانگونه که توضیح دادیم، ایرانیان مهاجر، اینک یک نیروی اجتماعی اساسی و در هویت‌های معین اجتماعی شکل گرفته و خواهد گرفت و آنها دیگر جنبش اجتماعی بیگاران نیستند نمیتوان با آنها رهزه در کمیته‌های پنهاندهی تماس گرفت و مهمتر اینکه نمیتوان آنها را جدا از محیطی که در آن زندگی و کسار و تحصیل میکنند، فعال کرد. به یک اعتبار نمیتوان آنها را سازماندهی کرد به حرکت درآورد، مگر آنکه با آنها در آمیخت و مبارزاتشان و خواسته‌هایشان را سازماندهی نمود. همانگونه که اسلوب سازماندهی گروه‌بندی‌های اجتماعی نشان میدهد، اساساً یک سازمان کادر نمیتواند رسالت سازماندهی طبقات و اقسام جامعه را عملی سازد. برای تبلیغ و ترویج و سازماندهی در میان ایرانیان مهاجر مشابه نیروی اجتماعی - ونه آتمیزه - نیاز به یک سازمان خارج از کشور است که بافت و منطق فعالیت‌ها را بتدریج نیروهای اجتماعی سوار نماید. منطق این بافتست اجتماعی سازمان‌های خارج از کشور. خبری غیر نمی‌یابست تغییر رفتی نماید، و عفو نه مشابه انقلابی حرفه‌ای بلکه بعنوان کسی که در محیط اجتماعی خودکام و فعالیت‌ست

سازمان اجتماعی یا سازمان کادر همانگونه که اشاره کردیم، مهاجرین ایرانی در جهت تثبیت هویت اجتماعی‌شان هستند. یعنی اینکه ما دیگر با پناهنده مهاجر بطور عام و بیرو نیستیم. ما اینک با مهاجر سرمایه‌دار، یک کارگر، دانشجو، کارمند، بیگار و قریب مواجهیم. بر سه هویت یابی، منحصر به مهاجرین بطور عام نمیشود. این امر مانند قلمین اغما، اکثریت گسترده نیروهای سیاسی، اغما و کادری‌های سازمان‌های سیاسی را به سمت جذب کرده و اغما، کارمند، بنیان‌بر این استقرار در محیط اجتماعی بصورت قاعده درآمده است. روشن است که از وضعیت موجود بطور طبیعی رقبس بران عملی و پیشرو مهاجرین از طبقین هویت یابی اجتماعی بیرون خواهد زد. یکی از دلایل شکست و بی‌سماست آگسیونیس در خارج از کشور، همین روند استقرار در محیط اجتماعی است. آگسیونیس که نیروی پایه‌اش را از اینکارگران، لمینا و اقلیت کوچکی از کادری‌های تکنیکی، فنی و بی‌تحریک در لحظاتی سابق می‌گیرد، با دوره ابتدایی مهاجرت و حضور وسیع پناهنده‌گان ایرانی در خارج از کشور انطباق داشت. در این دوره آگسیونیهایی بزرگ و کوچک متعدد با دلایل مهم و غیر مهم جریان داشت، و پناهنده‌گان از این آگسیونیه‌ها آن آگسیون در حرکت بودند و سازمان‌های سیاسی نیز سراسر از کارگرد خود، برنامه‌های آگسیونی را گسترش میدادند. اما آگسیونیس در طی یک پروسه پنجره و زمینگیر شد. این امر حتی در مورد سازمان‌هایی که ویژگی فعالیت آنها آگسیونی مطلق بود و اساساً از طریق توطئه‌گری و کارهای تکنیکی - فنی چند اقدام نمایشی را در عرض سال انجام میدادند نیز صادق است. این سازمان‌ها نیز در دور اخیر کمترین تحرکی نداشتند. همانطور که عنوان کردیم یکی از دلایل اساسی این امر، از بین رفتن معنای مادی حمایتی و توده‌ای آگسیونیس در خارج است. پناهنده‌گان ایرانی دیگر در هابها و یا منتظر دریافت پاسپورت قبولی از دادگاه نیستند. آنان اینک در ران بلا تکلیفی برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی خود را پشت سر می‌گذارند. در دوره‌های تخریبی، دانشگاه محیط‌های کازنات، تمام وقت، نیمه‌وقت و یا موقت مستقر میشوند. پناهنده‌گان بیکاری دیگر وجود ندارند که آگسیونیس روی آنها سرمایه‌گذاری نماید. اصلاً اغما و هواداران سازمان‌های سیاسی را نیز در حال حاضر نمیتوان، هر لحظه به خط کرد و آنها را برای برنامه‌های آگسیونی سازمان‌های

مافی است آگسیونیس در مقیاسی که به آن اشاره شده به اساسی پایان کار نیست. آگسیونیس اینک خود را با شرایط جدید وفق میدهد و خرقة جدیدی بر تن میکند که در حال حاضر برای تشخیص مرز بین آگسیونیسم و اسلوب فعالیت کمونیستی باید به این سؤال اساسی پاسخ داد که سازمان خارج از کشور یک سازمان اجتماعی است یا یک سازمان کادر؟ آگسیونیس بر سازمان کادر تکیه‌ست دارد. پذیرش صوری سازمان اغما، امری مصلحتی است

### مهاجر ایرانی ...

میکنند در عین حال این گرایش توجه نمیکند کسسه فعالیت فخریومی در خارج، در یک جنبه بسیار مهم و اساسی، کشاندن جامعه بومی و نیروهای اجتماعی آن بدفاع از مبارزات مردم ایران است و سازماندهی اجتماعی مهاجرین پایه توده‌ای برای شکل دهی به این حمایت توده‌ای است و کمیته‌های دفاع مختلط مردمی هر چند عنصر مهم و با ارزشی است که بایستد به آن توجه کافی کرد ولی نمیتواند جنبه توده‌ای گسترده پیدا کند و در ثانی در دوره‌های فرمال فعالیت سازمانی اکثریت قریب به اتفاق اعضا، سازمان‌ها در آنجایی کسسه کار و تحصیل و زندگی جریان دارد فعالیت سیاسی‌شان را تنظیم میکنند، چون سهل‌الوصولترین و مشرفترین امکان و نوع فعالیت را ایجاد میکند و نه در کمیته‌های کوچک و متشکل از کارهای فعال سیاسی.

گرایش دوم، واقعیت‌های حاکم بر جامعه مهاجرین را در کشورهای محل سکونت بخوبی میبیند، این دیدگاه جستجویی اجتماعی مهاجرین در جامعه جدید را بخوبی تمیز میدهد، و به این نتیجه دست یافته است کسسه بدون مداخله جنبش انقلابی و دمکراتیک نیروهای اجتماعی بومی، کار ی نمیتوان از پیش برد. اما این تفکر، یکی از مهمترین مشخصه‌های مهاجرین ایرانی، یعنی ناسیل اول مهاجرت و پیوسته اپوزیسیون سیاسی بودن آن‌ها میباشد میگردد. بنابراین فعالیت و اثرگذاری بر جنبش سیاسی اپوزیسیون مهاجرین و خواسته‌های فرهنگی و ... را بسسه نیروهای سلطنت، سرمایه و ناسیونالیست‌ها و انگارمنیامید و به این ترتیب آب به آسیاب سرمایه جهانی و اقتدار آن میریزد.

گرایش سوم، که من خود را در آن میبینم. مبارزه برای دستیابی به شهرنوی در برابر حقوق، خواسته‌های فرهنگی و ارزشهای مثبت دستگاههای رونیاش ملی و دامن زدن به جنبش انقلابی. دمکراتیک مهاجرین ایرانی را در دستور میگذارد. مهاجرین ایرانی را نیروی اجتماعی تلقی میکند و بنابراین خواهان سازماندهی اجتماعی و سازمان سیاسی با بافت و کارکرد اجتماعی برای آنست. این گرایش سیاسی اساسی به مبارزه در محیطهای کار و تحصیل و زندگی میدهد و نیاید مبارزه برای دستیابی به خواسته‌های اجتماعی و سیاسی ایرانیان و خارجیها، را در ادغام مبارزاتی توده‌ای با ساختار طبقاتی و اجتماعی جوامع تحت سکونت تلقی میکند، در واقع این نظرگاه، مبارزه دانشجویان ایرانی را تمکلا مستقل و نه بشکل استحاله کامل در تشکلهای دانشجویی بومی، بلکه در شرکت و عضویت در تشکلهای دانشجویی بومی، همپهراست و شرکتی مشکل خواسته‌های ویژه ایرانیان و خارجیان مهاجر در میبیند زیرا هنوز مسائل و خواسته‌های ویژه این بخش از دانشجویان خارجی به برابری کامل با دانشجویان بومی نرسیده است. همینطور است حضور و شرکتی در اختیادهای کارگری سراسری در جوامع جدید، کسسه مبارزه برای خواسته‌های انگیزه مهاجرین را در دل خود منفی میبخشد. اتحادیه‌های کارمندی و دیگر اشکال سازمانیایی هیوتیهای اجتماعی نیز از همین تونده است. شکل از مبارزه کارهای برجسته سازمانی را بسری هدایت فعالیتهای روتین فوق و همینطور حضور

### پیام کارگر

### اعتراضات وسیع توده‌ها

#### در آلمان شرقی سابق

تظاهرات وسیع توده‌ها در آلمان دمکراتیک سابق، هر روز ابعاد وسیعتر یافته و در خواست کنار گیری اختلاف راست - میانه حاکم در آلمان با مراحات بیشتری طرح میشود. شرکت کنندگان در این راهپیماییها که اکنون بصورت هفتگی در همه شهرهای بزرگ آلمان شرقی سابق برگزار میشود - قزلبانان اولیه چشم سرمایه داری هستند که اکنون به مور - از رویای ساده لوحانه سطح زندگی بالا که سیاستمداران محافظکار دست راستی به آنها وعده میدادند خارج شده و بلم بیکاری و فقر را میچشد.

درخواست اصلی تظاهر کنندگان پایان دادن به بیکاری و سرمایه‌های سیاسی است که بواسطه تعطیل شدن و بسته شدن بنگاههای تولیدی دولتی سابق از سوی دولت به آنها تحمیل میشود. این اقدام پس از تحمیل وحدت به آلمان شرقی و در فضای سرگردانی مامورهای اولیه مردم اتحادیه و عهده‌های سیاستمداران غربی را می‌پذیرفتند تحت عنوان پایان دادن به انحمار دولتی و سپردن اقتضا به بخش خصوصی صورت میگرفت. بخش خصوصی که تمایلی به سرمایه گذاری در آلمان شرقی ندارد، ما اینکه میتواند همه چیز را بسای بهای بسیار نازل خریداری کند و ترجیح میدهد بسا افزایش تولید در بنگاههای تولیدی در غرب آلمان، بازار مصرف را در شرق بیوشاند و لذا در حالیکه بنگاههای دولتی سابق تحمیل میشوند، منابع جدید ایجاد اشتغال بوجود نمی‌آیند و از آن بدتر، هیچ چشماندازی وجود ندارد که در آینده، نزدیک وضع بهتر خواهد بود.

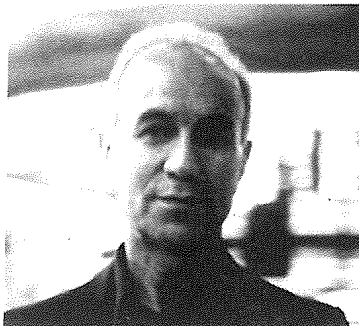
آنچه که در آلمان شرقی اتفاق می‌افتد، با توجه به اینکه آلمان غربی سابق یکی از نیرومندترین و سالمترین اقتصادهای غربی بشمار میرود مبدیده است که دیر یا زود چشمان همه جویندگان سرگردان خوشحختی در نظام سرمایه داری را که اکنون مثل طاعون به اروپای شرقی سرایت میکند را باز و آهنگرد، نظام سرمایه داری تنها محمولات خود و استفاده از همه ظرفیت‌های تولیدی موجودی است و علیرغم داشتن منابع مالی و سرمایه‌های عظیم، تمایلی به سرمایه‌گذاری وسیع در بازارهای جدید ندارد. تبدیل نمودن اروپای شرقی به منبع نیروی کار ارزان و سبانه، یعنی آنچه که مطلقا تا حدی در رابطه و بسبب مرکزیکه آمریکا وجود دارد، هدف اصلی است و شهروندان آلمان شرقی سابق این را به بهای درمناک آرزوهای بر باد رفته و زندگیهای تنه شده در خوانندگانت، بلکه همین موفق به واژگون کردن دولت فعلی شوند، متعلا سوبال دمکراتی را بجای محافظه کارانه می‌دانند، در اسان مسئله تغییر نی نخواهد داد. فشار توده‌های قریب خورده آلمان شرقی، دولت دست راستی مدافع بازار را مجبور خواهد ساخت که تا حدی به برنامه‌ریزی اقتصادی بر داشته و بسا سرمایه‌های دولتی وسیع به ایجاد تولید و وسامد فعالیت بنگاههای دولتی فعلی بپردازد و بدین مسئله بر نیروهای تخریبگر ستم سرمایه داری مبارزند!

در کمیته‌های اجتماعی دفاع از حق شهروندی، نسیم و راسیم ۰۰۰ بوجود آورده و سیستم کادرسازی دائم سازمانی را نیز بیمه میکنند. این گرایش برای اعتقاد است که سازماندهی مستقل ایرانیان حول فعالیت‌های ضد رژیم و فرهنگی، هنری و ... بسیار با اهمیت است. منتهی این فعالیت را اساسا با توجه به تبلیغ ترویج و سازماندهی ایرانیان مهاجر در محیطهای اجتماعی پیش میرود. این امر بویژه از آنرو حائز اهمیت است که نه تنها کمیت‌های امکان برای پیشبرد امکان فعالیت ایرانیان مهاجر است بلکه با نقب زدن به جنبش اجتماعی نیروهای بومی، آنها را به درگیر و وارد شدن به فعالیت‌ها و خواسته‌های فوق سوق میدهد. در این رابطه هنوز یک مسئله باقی است و تجارب و پاسخیهای فعالیت بسا نیز نتوانسته است خطر آنها را نشان دهد. مسئله چنین است، آیا کمیته‌های ضد رژیم و یا فرهنگی ایرانی نظیر کارنوهای ایرانی، کمیته‌های دفاع از زندانیان سیاسی، کمیته‌های ضد اختناق، تشکلهای فرهنگی و بسا هنری، شکل زنان ۰۰۰ میباید کاملا ایرانی و مستقل باشند؟ یا اینکه کمیته‌های مختلط چندملیتی بسا فراملیتی برای آن مناسب است - تجارب کنونی عمدتا نوع اول تشکلهای ایرانی را نشان میدهد، منتهی مدتی است که نوع دوم تشکلهای نیز به تناسب‌های گوناگون سیاسی با فرهنگی بوجود آمده‌اند. برای پاسخ دقیقتر به این مسئله می‌بایست با تعمق و بررسی همه جانبه نقاط مثبت و منفی آنها را آنالیز کرد تا بتوان با تشخیص دقیقتری به خط عمومی جنبش مهاجرین خارج از کشور در این زمینه اراشه کرد. آخرین تجربه مبارزاتی جنبش انقلابی - دمکراتیک جهانی، مربوط به جنگ خلیج فارس بود. این جنبش در ایجاد میولونی تلاش کرد تا فلسف را به جنگ افروزان و منادان نظم نوین بین‌المللی تحمیل نماید. در این جنبش، دانش آموزان، دانشجویان، کارگران و کارمندان شرکت سازمانیافته‌ای داشتند و در تحمیل و گسترش هر چه وسیعتر مبارزه برای صلح نقش بسزایی ایفا نمودند. نکته برجسته اما برای ما، حضور منسجتر و فعالتر ایرانیان مستقر در هیوتیهای اجتماعی در جنبش اخیر بود. دانش آموزان، دانشجویان و کارگران مهاجر ایرانی در جنبه‌های مختلف تبلیغی، ترویجی، سازماندهی و شرکت در این جنبش جهانی بمثابة سنگ نیروی اجتماعی - نسبت به جنبه‌های دیگر فعالیتست سیاسی حرکت بیشتری نشان دادند و این هنوز اول راه است ایرانیان مهاجر هنوز دوره انتقالی را از سر میگذرانند و بنابراین برای قوام دادن به مبارزه اجتماعی شان، فرصت لازم دارند. رلی تجربه چندسال اخیر نشان داد است که چه چیز این تجربه است و حرکت جهانی برای صلح آخرین جمعیت عملی از این تجربه است. بسا اکنون در شرایطی هستیم که آکسیونیم در حالت فلسف کامل است، ولی تلاش میکند خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. برنامه کنونی آکسیونیم و سازمان توطئه‌گر سیاسی نفی سازمانهای خارج از کشور بمثابة یک موجود اجتماعی است. تلاش کنیم تا با یکبارگیری اسلوب فعالیت روتین کمونیستی در محیطهای کار، تحصیل و زندگی، آنگونه که توضیح دادیم و بر سر مدیم، زندگی‌های و توطئه‌گرانه فعالیت کمونیستی را سد کنیم و به این ترتیب کشفوانی و سرزندگی را به فعالیت سیاسی، توده‌ای جنبش مهاجرین ایرانی بازگردانیم.

صاحبه با

باقر مومنی

درباره از همایش اردوگاه سوسیالیسم،  
طل آن و چشم اندازها



این درگیری روی کار میآید اگر نفوذ توده‌ها داشته باشد دیگر اقلیت نیست. چرا؟ برای اینکه توده‌ها در برابر قدرتی قرار داشته‌اند که تمییزناسته‌اند کاری نکنند و حالا این اقلیت مورد قبول آنها با تاکتیکهای خاص -بهرحال آن قدرت را سرنگون کرده- در اینجا توده‌ها در واقع شدقدرتی که روی کار میآید، یعنی این اقلیت نبوده‌اند بلکه برعکس پشت سرش بوده‌اند. اما یک وقت هست که قدرت جدیدی بمعنای واقعی کودتا میکند، یعنی توده پشتش سرش نیست، دخالتی در کودتا ندارد، بوفعی هم در آن ندارد.

س: همین بلشویکها در مجلس موسان کمپیاورند.

ج: من الان بادم نیست که نحوه انتخابات مجلس موسان چطور بوده ولی بهرحال این باصطلاح کودتا را که بغضیها در مورد بلشویکها با یکبار میرند میگویند آنها با کودتا روی کار آمدند من قبول ندارم انقلاب ممکن است یک دوره نسبتا طولانی انقلابی طول بکشد مثل انقلاب مشروطیت ما یا اینکه حکومت با یک عمل فریبتی سرنگون بشود مثل همین ۵۷ که حکومت قبلی ظاهر قبیله سرنگون شد و یا اگر بخواهیم خیلی ظاهر قبیله را نگاه کنیم انقلاب بورژوا دموکراتیک فرانسه که در یک روز و با تسخیر باستیل در ۱۴ ژوئیه متبلور شد.

س: کسانی که لنینیسم را زیر سؤال میبرند نقطه عزیمتشان از همین جاست که لنین به دموکراسی خیانت کرده است، یعنی از همین مجلس موسان که لنینیستها در اقلیت بودند.

ج: دموکراسی در یک شرایط انقلابی معنای خاصی خودش را پیدا میکند. دموکراسی یعنی چه؟ یعنی حضور فعال توده‌ها و تأیید توده‌ها، یعنی توده‌ها اولاً حضور دارند و ثانیاً انقلاب را تأیید میکنند و درعین حال هم انقلاب بر جهت خواست آنها عمل میکند. قبلاً گفتیم من دقیقاً وارد نیستم ولی اگر در جایی بفرض کمیونستها حکومتی را بشکل کودتای سرنگون میکنند قدرت را بدست میگیرند بهیچوجه معنای این ضرورت است کودتا نیست و کاملاً میتواند انقلابی باشد یعنی سرک کودتای انقلابی که کودتای انقلابی خودش شکلی از انقلاب است و کودتا هم جزئی از انقلاب است، یک نوع سرنگون کردن شد انقلاب بدست انقلاب است. ولی اگر شرایط طوری است که مردم این حکومت کودتا را تأیید نمیکنند در اینصورت مطلب کاملاً فرق میکند ولی تا آنجا که من اطلاع دارم در روسیه چنین چیزی اتفاق نیافتاده است. اگر اگر کودتای انقلابی بلشویکها چنین مشخصه‌ای داشته باشد صحیح‌تر این بود که بگذاریم توده کمی بیشتر برسد، البته بشرطی که حریفان فرصت نکنند درخت را از بیخ بکنند ولی در هر صورت آنطور که من میدانم در انقلاب شوروی قبیله‌انطور نبوده. تا آنجا که من میدانم لنین مستحق بود که باید گذاشت تا حکومت منشویک‌ها پیش برود و کارش را بکند و خودش را نشان دهد تا مردم بفهمند که این آن چیزی نیست که آنها میخواستند. کما اینکه بعد وقتی منشویکها دولت ترنکی سرکار میآیند جنگ راه‌آباد می‌دهند و در واقع در عمل به مردم نشان می‌دهند که این آن حکومتی که مورد نظر مردم و زحماتشان بود نیست. حالا اینکه بلشویکها مجلس موسان منشویکی را با یک

میدمی .  
ج: قبلاً گفتیم که این وضع معمول شرایط تاریخی بوده و می‌توانست بصورت ترمز و معتدل‌تری پیش برود ولی بهرحال اینطور شد. اما یک حکومت شورائینی در حقیقت همان حکومت کمونیستی هست و نه این حکومت بوروکراتیک که بعداً در اثر شرایط تاریخی بوجود آمد و با کنار گذاشتن شوراها به نظام سوسیالیستی هم لطمه زد. اتفاقاً این مطلب بر میگردده به همان موضوع شرکت غیر کمونیستی در نهادهای اجتماعی و دولت، برای اینکه در شوراها همه طبیعتاً کمونیست نیستند و اگر واقعا حکومت شورائی باشد بطور طبیعی عناصر غیر کمونیست هم بر حسب میزان رشد جامعه در قدرت دخالت پیدا می‌کنند ولی اگر حزب کمونیست خوب عمل کرده باشد و واقعا بزرگترین و با نفوذترین حزب جامعه باشد و توده‌های مردم دنبال آن باشند بطور خیلی طبیعی جامعه را هدایت میکند. اینست که من تصور نمیکنم هرگز از طریق حکومت شورائی شود گفت حکومت کمونیستی با حکومت سوسیالیستی واقعی میتواند وجود داشته باشد کما اینکه خود رهبران شوروی هم در این سالهای اخیر برای توجیه ناپسا مانی‌های خود اصطلاح "سوسیالیسم واقعا موجود" را جعل کرده بودند.

س: وقتی در مجلس موسان بلشویکها در اقلیت بودند و مجلس منحل میشود و اینها بشکلی قدرت را تماماً قبضه میکنند و مخالفین را بشکلی حذف میکنند، سؤال اینست که آیا قبیله به همین جا بر میگرد که تمام قدرت به حزب و از آنجا به رهبری فردی واگذار میشود و بعد به بوروکراسی و تسلط بوروکراسی منجر میشود؟

ج: شرایط تاریخی که میگوییم معنایش همین است. س: شرایط تاریخی خیلی کلی است، ما میخواهیم این را بیشتر بازش کنیم .  
ج: شرایط تاریخی اینست که نیروهای انقلابی باید انقلاب را پیش ببرند ولی انقلاب با مقاومت مواجهه میشود، با مقاومت نیروهایش که در جامعه حاکمیت داشته‌اند و حاکمیت دارند. طبیعتاً این مقاومت سه درگیری منجر میشود. خود این نحوه، درگیری انقلاب یکی از عواملی است که شرایط تاریخی را تشکیل میدهد و روی عواقب انقلاب تأثیر میگذارد. اقلیتی که بدنیسال

س: ماکس در رابطه با کمون مسئله شوراها را مطرح میکند، لنین هم تعریف تئوریک آنرا جامع میکند و سعی میکند اجرا کند، پس اینجا تناقض است بین حکومت شوراها و حزب. دولت، که در شوروی اتفاق افتاد. تسو خودت رابطه حکومت شورائی در یک نظام سوسیالیستی را با حزب کمونیست چگونه ارزیابی میکنی و فکر میکنی که دارای چه کمالمنسی باید باشد و آنچه که در شوروی اتفاق افتاد، یعنی سائیده شدن حکومت شوراها - استوار حزب کمونیست را بجای آن چگونه توجیح

س: یعنی تو میخواهی بگویی که فرزا در سبک حکومت سوسیالیستی میشود اعتراف دولت را از سایر احزاب، غیر از حزب کمونیست، انتخاب کرد؟  
ج: در حدی که برنامه سوسیالیستی را اجرا کند مصله .

س: پس یعنی که سایر احزاب هم در کنار احزاب کمونیست آزادی سیاسی دارند؟

ج: ببینید! حزب کمونیست چه میخواهد؟ او استقرار کمونیسم را در یک مرحله طولانی در یک جامعه میخواهد. اگر قبول میکند که این استقرار کمونیسم صورت میگیرد و در ایمن مرحله طولانی در رسته‌ها و محدوده‌های مختلف نظام غیر سوسیالیستی جاری باشد که از نظر شمای کمونیست و از نظر حزب کمونیست همان تاکتیک است که به استراتژی کمونیسم خدمت میکند، طبیعتاً عوامل و عناصری که کمونیستی نیستند و با آن رسته‌ها و محدوده‌ها آشنایی دارند طبیعتاً است که آنها هم در آن رسته‌ها و محدوده‌ها کار کنند، ای بسا آنها این نوع کارها را از کمونیست‌ها، هم بهتر انجام میدهند. منتها آن هدایت حزب کمونیست و کنترل دولت سوسیالیستی، و صمتر از همه نظارت و قضاوت دولت، مانع از این میشود که قدرت این عوامل در جهت کارهای غیر سوسیالیستی رشد کند. بنابراین سازمانهای دولتی و نهادهای اجتماعی ضرورتاً نیابتی همه اعضا کمونیست باشند و حتی کاه در خود دولت هم همینطور. در یک مرحله‌ای از تاریخ هنوز کل نظام تقدیمی نبوده که صد در صد سوسیالیستی شود و بنابراین یک جریان غیر سوسیالیستی در آن هست و تا آنجایی که این هست طبیعتاً عناصر غیر سوسیالیست میتوانند در دولت هم شرکت داشته باشند و این طبیعی ترین چیز است .

س: ماکس در رابطه با کمون مسئله شوراها را مطرح میکند، لنین هم تعریف تئوریک آنرا جامع میکند و سعی میکند اجرا کند، پس اینجا تناقض است بین حکومت شوراها و حزب. دولت، که در شوروی اتفاق افتاد. تسو خودت رابطه حکومت شورائی در یک نظام سوسیالیستی را با حزب کمونیست چگونه ارزیابی میکنی و فکر میکنی که دارای چه کمالمنسی باید باشد و آنچه که در شوروی اتفاق افتاد، یعنی سائیده شدن حکومت شوراها - استوار حزب کمونیست را بجای آن چگونه توجیح

### مصاحبه با باقر مومنی

فربت یا کودتا مرخص کردند این يك مسئله فرعی است و خشکهای به ماهیت انقلابی عمل بلشویکیسما و ارد نیبآورد • شك که اصالت ندارد •

س : این بخش فعلی از سئوالات را میبندید و بسلك سئوال کلیدی دیگر را مطرح میکنیم • آن هم اینست که تدریس يك بعنوان يك عقب نشینی اصولی محسبت کردن تا بستر پیشروی فراهم بشود لیکن از سوشلی كلكتیویزاسیون ها را یکی دیگر از اصول پایبسته های سوسیالیسم میدانیم و از سوی دیگر در واقع برجسته های کردن يك فرد یا برای يك دوره نادرست میدانیم • سئوال اینست که كلكتیویزاسیون اجباری چه تاثیر منفی در انفعال و بیگانگی توده ها نسبت به نظامی که بنفع آنها بوده داشته است •

ج : بنظر من تو در سئوال خودت جواب خودت را داده ای ، یعنی اینکه برای اجرای هر برنامه اجتماعی بایستی زمینه های اجتماعی را فراهم کرد • انگسز کلكتیویزاسیون در يك شرایطی در يك قسمتی پایسی از جامعه هنوز زمینه روحی و مادی یا ذهنی عینی ندا ر د و نتیجه يك حکومت سوسیالیستی فراهم کردن زمینه برای ابتکار است • برای اینکه چیزی که اجباری و زورکی باشد ، بخصوص اگر در رابطه با مردم باشد ، مردم را قسبل از اینکه آماده گی ذهنی داشته باشند بخواد هیچ جور به انجام کاری بکنید طبیعتا منجر به انفعال آنها میشود ، یعنی یکتوق مقاومت منفی ، البته اگر زورشان نرسد که مقاومت مثبت بکنند • در واقع انفعال مردم و فاصله گرفتن آنها از حزب و دولت مقداری ناشی از همین نوع اجبارهاست اجباری که برای انجام کاری بکار میروند قبل از آنکه آماده گسی ذهنی در مردم برای پذیرش آن فراهم شده باشد •

س : بحران ملیتهای مختلف در اتحاد جماهیر شوروی که اخیرا پیش آمد را ما شاهد بودیم • چرا بعد از هفتاد سال نظام شوروی توانست مشکل ملیتها را حل کند بطوریکه در بحرانی ترین شکل ممکن ، بعد از مدتها ، خودش را نشان داد •

ج : این برخورد ملیتپوی و تظاهر ناسیونالیسم در ملیتهای مختلف شوروی قبل از همه بنظر من بیاورد يك چیز را برای ما روشن بکند و آن اینکه برای ما و برای آلمانی که فکر میکنند مسائل انسانی خیلی ساده است و با يك برنامه ریزی و در مدت خیلی کوتاهی حل و فصل میشود ، میتواند تجربه خیلی آموزنده ای باشد که نشان میدهد بعضی عواملی که محمول قرنیه ها و قرنیه است باین سادگی از بین نمیروند و نمیشود با زور هم از بینش برد و یا بر آن سرپوش گذاشت • من خودم شخصا تا یکی دو هفته پیشی فکر میکردم که روحیه است و خلیقات مردم با ده ناپزده سال نظام سوسیالیستی در تمام زمینه ها منتظا عوض میشود و باید عوض بشود در حالیکه بعدا و در ارتباط با تجربیاتی که بسیاری خودم پیش آمد متوجه شدم که روحیات و خلیقات آنها و ملتها با گذشته ده نازده بیست سال و حتی تجدید نسلها هم باین آسانی ریشه اش کند نمیشود • مشکلا

### پیام کارگر

یکی از این چیزها روحیه مذهبی است • خلیپها ممکن است فقرات و تشریفات مذهبی را انجام ندهند و یسا در زندگی روزانه نسبت به مسائل مذهبی خلیسی بی مایلان باشند و حتی بقول مومنین کفر هم بگویند و کارهای خلاف مذهب هم بکنند ولی وقتی در جالیست در بن بست گیر میکنند تلقی مذهبی جای باباز میکنند • بزور مذهبی ، بزور مذهبی ، یعنی نوعی بزور خودکامتیک در بین خود کمونیستها هم هست و خلیسی از مشکلاتی که بعدا میبینیم ناشی از نوعی بزور د مذهبی با مارکسیسم ویا کمونیسم است که در نسلام سوسیالیستی و نظام غربی بوجود میآید • یکی از همین نوع بزورها تمرکز کردن ذهن است نسبت به قدرت فردی و این يك نوع بزور مذهبی است ویا اصلا هر نوع دگم ساتن ، در حالی که بارها و بارها گفته شده و مطرح بوده که مارکسیسم دگم نیست ، و دیالکتیک که پایه سه نفسه • مارکسیست است اساسا بر تغییر و حرکت است ولی با هم • هر قدر وقتی عمق افکار و رفتار کمونیستها را بگواهد این نوع بزور مذهبی را در آنها میببینید • باین ترتیب این بزور مذهبی چیز است که باین سادگیال بین نمرود • ناسیونالیسم هم یکی از آن چیزهای است که هنوز با مغز تربیت و اخلاق و روحیات باقیمانده از قزنها ، حتی با تجدید نسلها هم به آسانی از بین نمرود • وقطع مکن است بتدریج تضعیف شود ولی خود بخود ، هر قدر حکومت و خود رهبری ای اجتماعی بایستی نسبت به این مسئله آگاه باشند و آنرا با موقع هدایت بکنند باینکه بتدریج تضعیف بشود • ایمن دوستی ملتها که یکی از پایه های سوسیالیسم است باید درمل و در جریان تاریخ پیش کلمک بشود • ولسی میبینیم ، مرفقظتر از اینکه ناسیونالیسم ریشه دارد یعنی از روشهایی که در شوروی تصور میشد جنبه سوسیالیستی دارد برعکس به ناسیونالیسم و رشد ناسیونالیسم کمک کرده است • مثلا یکی از اصول نظام سوسیالیستی خود مختاری و ملی دادن به سنتهای ملی ، زبانهای ملی و آزادگذاشتن خلیقا در خصوصیات ملی خودشان است ، در شوروی در زیر عنوان همین اصل • دموکراسی و آزادی برای سنتهای ملی و احترام به تاریخ ملی و امثال اینها در بعضی از جاها حتی نوعی شوینیسم تقویت شده است مثلا قبل از ایجاد اتحاد شوروی قبایلی وجود داشتند مثلا از قبیل چچن و توات • که تحت عنوان سوسیالیسم یا دموکراسی سوسیالیستی در واقع طوری عمل شکره روحیه ناسیونالیستی را در آنها تقویت کرد • بهر حال اگر صدر مردم هم درست عمل میشد باز هم ، همانطور که گفتیم مسئله ناسیونالیسم آنجا که ریشه تاریخی دارد • د بایستی هم در طول تاریخ از بین برود ، حداقل با یکی دو نسل ریشه کن نمیشود • برای مثال رفیق کارگری که در سال ۱۳۳۱ با هیئتی به شوروی دعوت شده بود و چند روز هم در باکو ماند ه بود بعدها برای من تشریف میگرد که در آنجا در میان مردم من خودم را در تبریز دور میار مردم تبریز را میسان میکردم • ما هم بی نظمیها و شلوغ کاریها و سرودها ها و جشنها و رتقاها • در آن موقع من پیش خودم فکر میکردم • و تعجب کردم که چطور بعد از سی و پنج سال بعد از استقرار سوسیالیسم در آذربایجان مردم شوروی در خلیقا تدر تغییر محسوسی بوجود نیامده • یا چند سال پیش یکی از رفقای

قدیمی را که ذهن تحقیقی دارد در پاریس در محفلی دیدم که پس از سال ۱۳۳۷ مدتی در شوروی بوده و بعدها در چکسلواکی مقیم شده بود • او در برابر حرفها و بگویموها در باره بعضی جنبه های منفی و یا مثبت نظام شوروی و چکسلواکی يك نکته را تکرار میکرد که برای من جالب و آموزنده بود • او این بچگونه را بگوید که این خصوصیت • حالا منفی یا مثبت • هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد • اینست خصوصیت مربوط به روحیات و خلیقات روهایی مثل روهیات چکسلواکی است • منظور اینست که تمام خصوصیات که در يك جامعه سوسیالیستی وجود دارد ، چه منفی و چه مثبت ، نباید بحساب سوسیالیسم گذاشت • مثلا در همین اواخر اگر روی سوسیالیسم بفرار • شود تا نسلها بعد تاثیر خلیقات آلمانی ، فرانسوی ، ایتالیایی ، اسپانیایی ، و دیگران بر سوسیالیسم هر کدام از آنها محسوس خواهد بود برای اینکه آنها غیر ملطی بنظر نیستا مشابه تکامل تاریخی و اقتصادی از نظر روحیات و خلیقات ملی با هم متفاوت هستند و خلیقاتی طبیعتی است که این خصوصیات ملی در استقرار و تکامل نظام سوسیالیستی آنها هم اثر بگذارد •

بهر حال در شوروی روی این مسائل سریشوش میگذاشتند ولی حالا که نوعی دموکراسی برقرار شده مسئله ملی بصورتی که میبینیم خودش را نشان میدهد • خوب تصویری که آلمانی مثل ما داشتیم که با نوسی ایدئالیسم به جامعه شوروی نگاه میکردیم ، وقتی بایسم چیزها بزور مذهبی دچار سرگمجه میشویم و میگوئیم پس سوسیالیسم هیچ کاری نکرده است • البته شاید به سیاست های حکومت شوروی در این زمینه ایرادهایی شکل وارد کرد ولی بنظر من بفرش اینکه به بهترین روشها که عمل میشد و عمل بشود باز مسئله ناسیونالیسم و مسئله روحیات و خلیقات ملتها و خلیقا ، از آنجا که ریشه در تاریخ دارد باین آسانی عوض شکتی نیست •

س : بسیار خوب ، این بخش را اگر جمع بندی کنیم میگوییم علل شکست سوسیالیسم سابقا موجود بود و کراتیم و فقدان دموکراسی بوده • سئوال پایانی ما در این بخش اینست که آیا شکست این الگو و مدل از سوسیالیسم ، شکست ناسیونالیسم مارکسیست و علل و عوامل منحرف بسودن انقلاب اکثریت یا نه ؟

ج : خوب ، وقتی يك حادثه تاریخی بوجود میآید بعدها که آنها از آن حادثه فاصله میگردند بایستی آنرا بصورت يك حادثه تاریخی ، بونه مسئله روز بررسی کنند ، چون در کارگرم ها حادثه ، یعنی وقتی فاصله زمانی از آن گرفته نشود ، وضعی پیش میآید که حتی نایبترین آنها هم نمیتوانند ادعای آراء و بعضی جنبه های منفی آنها را نمایند • بعضی جنبه های منفی را اساسا تشخیص ندهند ، حتی اگر بفرش هم تشخیص بدهد ممکن است باز هم نتواند کاری بکند . نکته دیگر اینکه بسیاری از دست آورد های آزمان ممکن است امروزه بنظر قبط مانده و یا منفی میآید و حال آنکه در زمان وقوع حادثه مرتقی مفید محسبت و ضروری بوده اند و نمیتوان آن بدیده های تاریخی را در قالب شرایط امروز بررسی کرد بلکه قضاوت درست وقتی بدست میآید که در حادثه در شرایط تاریخی خودن بررسی بکنیم • این طریقی

## صاحبه با

## باقر مومنی

درباره از همپاشی اردوگاه سوسیالیسم،  
علل آن و چشم اندازها

است که کمونیستها در سایر نقاط دنیا بایستی هر حادثه‌ای را با عنوان تجربه بررسی بکنند که در آلمان چه اتفاقی افتاده، این اتفاق کدام جنبه‌های منفی‌اش را می‌توانست نداشته باشد، چه جنبه‌های مثبتی را می‌توانست بصورت قوی‌تری داشته باشد.

س: منظور اینست که این الگویی که بوروکراسی شورویزه کردی، این الگو شکست خورده یا نه و اگر شکست خورده شکست لنینیسم ویا انحراف انقلاب اکثربوده یا نه؟

ج: معلوم است بوروکراسی شکست خورده است بوروکراسی لنینیسم که نیست لنین در یک دوره ای میگوید همه قدرت بدست کارورها و معتقد به حکومت شورائی است و حکومت شورائی را اساس حکومت سوسیالیستی میدانند ولی این شکل حکومت شورائی بر اثر شرایط تاریخی بصورت بوروکراسی دژورمه میشود و بعد اینست بوروکراسی که بر حاکمیت مسلط میشود جامعه را به بحران میکشاند، این معنایش این نیست که لنینیسم شکست خورده لنینیسم که حکومت بوروکراتیک را بسطه عنوان یک اهل بیبی بینی و پیشهاد نکرده بلکه حکومت شورایی را که در دست نقطه مقابل حکومت بوروکراتیک است طرح میکند، بنابراین این شکست لنینیسم نیست بلکه شکست بوروکراسی است که ضد لنینیسم است و بیان معنی بحران کنونی جامعه شوروی که ناشی از تسلط بوروکراسی است در حقیقت قانحایت لنینیسم است می‌کند، البته لنینیسم یکی از اشکال مختلف مارکسیسم است که در یک شرایط تاریخی در یک کشور معینی شکل گرفته است که در عین حال چوهری از آن هم جنبه عام دارد، در عین حال باید دانست که لنین را برینا نگذاری این مکتب تنها نبوده و حداقل دوده سال قبل از انقلاب تحلیل مارکسیستی از جامعه روسیه وجود داشته و منتقدهای بزرگی وجود داشته‌اند که مدام تحلیل کرده‌اند، برنامهریزی کرده‌اند و سیر تحول جامعه را پیش بینی می‌کردند و موجوده و آینده را سیمتیسمه بوسوله لنین شامل خودش را پیدا کرده، یعنی لنینیسم متبلور میشود و بنام او ثبت میشود، کما اینکه بنظر من ماثویشم هم یکی دیگر از اشکال مارکسیسم است که در کشور دیگر و بر شرایط تاریخی دیگری بوجود می‌آید، اینها همه مضمین تازه‌ای را به مارکسیسم اضافه میکنند برای اینکه جامعه در حال تحول است و جوامع متنوع هستند، میشود از همه این تجربه‌ها پند گرفت و یاد گرفت اما معنی‌اش این نیست که تمام اینها را همانطوریکرم شده دوسبار عینا تکرار نکنیم و برای اثبات یک مطلب بگوئیم

که مثلا در فلان پاراگراف و فلان جمله از فلان کتاب لنین اینطور نوشته شده در حالیکه در همان کتاب چند صفحه قبل یا بعد آن می‌توانیم صد آترا همس پیدا کنیم، آن شکل برخورد به مارکسیسم کاسملا دکماتیک است و غیر مارکسیستی ولی شکل برخورد به مارکسیسم اینست که ما مسایل را با درک اصولی از مارکسیسم و درک اصول مارکسیسم شرایط را بسنجیم و احیانا فرمولها یا قوانین جدید را کشف کنیم، بهرحال با توضیحاتی که قبلا دادم بعقیده من نه مارکسیسمو لنینیسم شکست خورده و نه انقلاب اکثرب، کسه بیشتازترین و عمیق‌ترین انقلاب دنیا بشری، یعنی انقلاب کارگری است، غلط بوده، بحران امروز شوروی اگر محافظهکاری و دکماتیسیم را بحساب نیارویم، دقیقا بر عکس ناشی از انحراف از مارکسیسم، لنینیسم و انقلاب اکثرب است.

س: با این حساب گورباچفسیم را آلتزناتیو ایمن شکست و ساختمان مجدد سوسیالیسم میدانی یا نه؟

ج: این چیزی که تو اسمر را میگذاری گورباچفسیم، البته در شوروی تصور نمیکنم ولی در کشورهای اروپای شرقی می‌تواند به این یا آن شک منجر شود، یعنی اگر کمونیستها بتوانند روند تحول جامعه را در درجه اول درک بکنند و بتوانند کنترلش را دست بگیرند بنظر من این یک نوع تکامل سوسیالیسم است، یعنی در واقع شکستن بوروکراسی و دادن قدرت بدست توده‌ها و مواجه به توده‌ها و رشد و تکامل سوسیالیسم در مرحله جدید است ولی اگر نتوانند درلنگند و کنترل از دست کمونیسم خارج شود و از توده جدا شوند، یا اینست جادایی که وجود دارد تحکیم و تقویت شود، طبیعتا به رشد عناصر سرمایه‌داری دراین جوامع منجر میشود، در شوروی من هنوز چنین تصویری ندارم، اینکه آیا در این کشور نظام سوسیالیستی بوسوله

یک انقلاب سوسیالیستی روی کار آمده و ریشه‌های سوسیالیسم در آنجا قوی است و ثانیا توده‌های مردم از مزایای سوسیالیستی بهره‌مندشده‌اند، مسئله سوسیالیسم، یعنی نبودن استثمار طبقاتی و نبودن غلبه سرمایه‌داران بر مردم چیزی نیست که بشود نغی‌اش کرد، نمیشود گفت مردم بر شکست سرمایه‌داری را طالبند، بلکه بر عکس رفع نقایص سوسیالیسم موجود در نظر است. در جامعه‌ای که نظام سوسیالیستی حاکم بوده، دست آوردهائی برای توده داشته من تصور نمیکنم که مردم امکان بدهند به بازگشت سرمایه‌داری، بخصوصی که یک حزب نسبتا نیرومند، علیرغم تمام مشکلاتی که دارد، در راس قدرت است، در پیشرفت تمام بازار که مطرح شده، اگر بخواهد بمعنای وسیعی جنبه عام بگیرد مردم را دچار وحشت میکند، درست است کسه در شوروی بعضی کمبودها وجود دارد ولی من کسه مسئله اساسی است تقریبا مجانی است، باقیمت راه‌آهن و بلیط مسافرت بدمت ارزان است و نیازمندیهای اساسی علیرغم همه کمبودها خیلی ارزان است، در تبلیغاتی که در غرب میشود از دستمزدکم کارگران و کارمندان وگرانی بعضی چیزها خیلی بنجال میکنند ولی فراموشور مسائل دیگر سکوت میکنند که مثلا نیازمندی‌های اساسی مثل مسکن و نان و امثال اینها بسیار بسیار ارزان است و

حال آنکه در دنیا سرمایه‌داری، در بهترین شرایط ممکن حداقل نصف درآمد مردم را میبلند یا مالیاتها ی جور واجوری که به مردم، بخصوص به مردم کم‌آمد طبقات پائین جامعه تحمیل میشود - با این وضع من منتقدم که اقتصاد بازار اگر بخواهد عمومیت پیدا کند با مقاومت خیلی شدید مردم مواجه خواهد شد، این عاملی است که دولت سوسیالیستی می‌تواند رویش تکیه بکند، همین الان هنوز هیچ چی نشده مسئله رشوه و قاچاق و کارهای مافیایی که قبلا هم کم‌و بیش وجود داشته‌شکل عجیبی تقویت شده و توسعه پیدا کرده و قبحش دارذاین سرود، حتی گدایی که بیش از چهل سال شوروی نبوده دوباره دارد رواج پیدا میکند، بهرحال هم در شوروی چنین تصویری ندارم که بحران فعلی منجر به استقرار دوباره سرمایه‌داری در شوروی شود.

س: یعنی توکانیسم بازار را که گورباچف بعنوان نوعی عقب نشینی مطرح کرده درست میدانی یا میگوئی اسعاش محدود باشد.

ج: من حدود و منشور را نمی‌دانم ولی اگر بعنوان نوعی عقب نشینی باشد که از طرف دولت سوسیالیستی مطرح شده و یک عقب نشینی برای پریش بهتر به جلو باشد به نظر من مسئله‌ای را بوجود نمی‌آورد کما اینکه دوران نسپ را هم ببینیم، یعنی عقب نشینی اقتصادی زمان لنینس کنترل در دست حکومت کمونیستی بوده مسئله‌ای بوجود نیارود، مگر اینکه اقتصاد بازار تعمیم پیدا بکند و کنترل هم از دست کمونیست‌ها خارج بشود که طبعا عوارضی خواهد داشت.

س: ذائقکای تحولات را در عرصه جهانی چه ارزیابی میکنی بلحاظ در هم شکستن تعادل قوا بین دو نظام یا عقب نشینی انقلابات در جهان سوم؟

ج: البته این طرح و بحثی که در شوروی وجود آمده طبیعتا تاثیر میگذارد روی جنبه سوسیالیستی جهانی و واحدی هم تاثیر گذاشته است، و تا آنجاکه به ما مربوط است تزلزلی در بین باصطلاح کمونیستها بوجود آمده و با تبلیغاتی که میشود بعضیها محبت از فروپاشی کمونیسم میکنند در حالیکه مطلب طغالی اینچیزی نیست، چین کمونیستی یک میلداری سرچایش هست، کوبا هست، ویتنام هست کشورهای کمونیستی دیگر هستند بمسلاوه بحران یا بی‌نظمی بمعنای فروریختن نیست، اگر اینطور باشد نباید سرمایه‌داری را بد مدت‌هاست فروخته‌است، البته تغییراتی در مناسبات اقتصادی و سیاسی بعضی از دولتها ی جهان سوم با شوروی ایجاد خواهد شد و این مسئله خودبخود در آنها تاثیر خواهد گذاشت، ولی آن چیزی که مربوط به کمونیستها یا دیگر است، باید بیشتر بفهمند که باید روی شرایط اجتماعی خاص خودشان و روی نیروهای اجتماعی خودشان حساب کنند، البته این مروضه مطلقا منفی نیست که از عوامل مساعد جهانی، که یکی از آنها مشکلات بحرانهای سرمایه‌داری است و یکی هم نیروی پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی است استفاده کنند، مسلما آن ارتباطی که تا حالا

### اعتراض به اعلامیه کمیته خارج بمناسبت ۸ مارس

در مارس ۱۹۹۱ از طرف کمیته خارج از کشور سازمان ما سازمان ندایی-ایران اعلامیه‌ای به مناسبت ۸-مارس منتشر شده که موضوعی انتهای این اطلاعیه تنها با مواضع سازمان ما همخوانی ندارد بلکه درک غلطی از فمینیسم و مفهوم عام آن ارائه میدهد .

انتهای اعلامیه نوشته شده ، "جنس زنان ایران در خارج از کشور ، از پراکندگی ، یاسوسیم و نفسود کربشات فمینیستی رنج میبرد ، ما باید جهت ایجاد سازمان مستقل زنان حول اهداف و برنامه مشخصی و برای از گریشات فمینیستی تلاش نمائیم ، " من ناچارم جهت برخورد با این نظریه بطور فشرده و کوتاه در مورد مفهوم عام و گریشات مختلف درون جنبش فمینیستی بنویسم .

ریشه لغوی فمینیسم "Femina" به معنای مؤنث از لاتین گرفته شده ، از اوایل قرن نوزدهم که زنان به بازار کار کشیده شدند ، خواسته‌های اصلی آنها در زمینه حقوق برابر ، حق رای ، حق کار جدا از اجازه مرد خانه ، مسافر شدن داوطلبانه سبب شد که یک جنبش نیرومند زنسان بوجود نیاید ، هر کسی که در این جنبش شرکت میکرد و یا از خواستهها و آزادی زنان دفاع میکرد و میگفت "فمینیست" محسوب میگردد . با تکامل جنبش فمینیستی ، مبارزات اولیه زنان بعنوان "لیبرال فمینیستها" شناخته شدند . لیبرال فمینیستها به این مفهوم که برای حقوق زنان نه بطور ریشهای بلکه در حد برطرف کردن مواضع جهت پیشرفت زنان اقدام میکردند . در دهه ۶۰ جنبش فمینیستی از حالت پراکنده در آمده و به صورت یک نیرو وارد عمل شد . در این مرحله گرایش دوم "رادیکال فمینیستها" شکل گرفتند ، که عامل اصلی

نابرابری زنان را در تسلط فرهنگ پدرسالاری - مردسالاری دانسته و مردان را اساسا مورد حمله برای تحقق یافته‌های خود قرار میدادند . در دهه ۷۰ بخشی از فعالین کمونیست و بخصوص زنان کمونیست و طرفدار جنبش کارگری که رهبری زنان را در گروه تحقیق حاکمیت طبقه کارگر میدانستند ، تحت تاثیر جنبش فمینیستی خود را ارتقاء داده و ضمن اینکه به مبارزه برای براندازی ناسیسات سرمایه داری جهت رهایی بشریت و زنان تاکید میکردند ، فرهنگ مردسالاری را نیز مورد حمله قرار دادند و بدین ترتیب که مبارزه اصلی زنان زمانی به اهداف نزدیک خواهد شد که در هر دو جنبه باشد . این نظریه در جنبش فمینیستی به نام گرایش "سویال فمینیستها" شناخته شدند ، جایی از فعالین جنبش فمینیستی با تقسیم بندی گریشات نام برده در جنبش فمینیستی موافق نیستند و تنها دوگرایش در جنبش زنان را قبول دارند . گرایش اول که احقاق حقوق زنان را تنها به میانه فرهنگی (فرهنگ مردسالار) محدود میکند و گرایشی که علاوه بر آن به مبارزه سیاسی - اجتماعی نیز معتقد است .

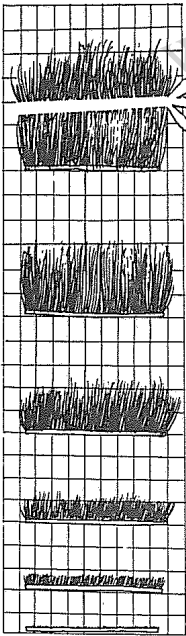
سازمان ما اگرچه در هیچ کجا بطور متقیم با این جنبش موافق گیری نکرده ولی طی سه سال اخیر بسا موضع گیریها و برداشتن به مسائل زنان در ادبیات سازمانی میتوان گفت که به سمت "سویال فمینیستها" جهت گیری کرده است . بررسی ادبیات سازمانی از حمله این مقاله خارج است ولی تنها اشاره به طرح سهمیه بندی جهت حضور بیشتر زنان در ارگانهای اجرایی در کنفرانس کمیته خارج از کشور

سازمان در تابستان ۶۹ خواننده را به دعای من نزدیک میکنند ، برخورد ما با دوگرایش دیگر اگر چه افشا ، و منسوزی کردن است ولی میبایستی در زمینه مبارزه با فرهنگ مردسالاری همکاری مشترک و اشتغال موردی باشد ، بخصوصی که دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی در جامعه ما و بر زنان ایرانی حکومت میکند ، میباید آه خواهد بود اگر فکر کنیم جنبش زنانی خواهیم داشت عاری از لیبرال و رادیکال فمینیستها البته اگر نوسونده اعلامیه این مورد نظرش باشد (ولی بسا میتوانیم با تشکیل بلوک "سویال فمینیستها" آنها را تضعیف کنیم و در عین حال از همکاری مشترک نزدیک شدن به آنها نهراسیم .

فهرست

#### توضیح

آنچه که در اعلامیه مشترک کمیته خارج ما و سازمان فدایی بمناسبت ۸-مارس آمده است ، از نظر مفهوم بسا آنچه که خواننده عزیز ما ، فرانک ، نوشته است ، تعارضی ندارد . یعنی چنین دید گاهی مورد نظر نیست که جنبش فمینیستی ، در کل ، یک جنبش انحرافی است . بلکه اعلامیه خواسته‌هاست با گریشات انحرافی در درون جنبش فمینیستی مرز بندی کند . اما در عین حال ما استدلال فرانک را میپذیریم که نحوه بیان مطلب موجب تصورات نادرست میگردد . از این خواننده عزیز تشکر کسرده و بر آرزوی موفقیت داریم .



### کنفرانس کشوری آلمان

سبانه تصویب آخرین نشست کنفرانس خارج از کشور ، اولین کنفرانس کشوری آلمان جهت تدوین چارچوب فعالیت سیاسی - تشکیلاتی کمیته آلمان و انتخاب آن ، در آخر ماه فوریه ۹۱ برگزار گردید .

در ابتدای تشکیل کنفرانس بر سر لزوم کمیته کشوری در شرایط کنونی و بیا معنی نیز به جنبش ارگانی ، بحث مفصلی در گرفت . کنفرانس پس از اتمام نظرات موافق و مخالف به رای گیری پرداخت که اکثریت نمایندگان ما دادن رای موافق از تشکیل کمیته کشوری آلمان پشتیبانی نمودند . پس از آن کنفرانس با یکدور نظر خواهی در مورد کلیت گزارش داده شده از جانب کمیسیون تدارک ، جهت پیشبرد بحثهای مشخص به تشکیل چهار کمیسیون در عرصه های :

- ۱- سیاسی
- ۲- تشکیلاتی
- ۳- تبلیغ و آموزش
- ۴- روابط

بین المللی پرداخت . با تعیین مسئولین کمیسیونها و تقسیم داوطلبانه رتقا در میان این کمیسیونها به محسب پیشنهادهای مختلف در داخل کمیسیونها به محسب گذاشته شد ، و محوریت تقاضاهای مشخص تدوین گردید . سپس با تشکیل دوباره جلسه عمومی کنفرانس

فصلنامه‌های لازم جهت پیشبرد اهداف برنامه‌های و امور تشکیلاتی واحدهای سازمانی در سطح آلمان به تصویب رسید . در انتها ، کنفرانس با انتخاب کمیته کشوری آلمان و خواندن سرود انترناسیونال به کار ختمود پایان داد .

### کنفرانس اسکاندیناوی سازمان برگزار شد

کنفرانس رفقای منطقه اسکاندیناوی سازمان در ماه فوریه ۱۹۹۱ برگزار شد . اولین کنفرانس ، اولین نشست عمومی مجموعه رفقای متشکل در این منطقه بود ، که بنا به تصویب کنفرانس سوم سازمان خارج تدارک دیده شده بود .

در این کنفرانس بحث و بررسی حول طسرح تشکیلاتی منطقه و همینطور برنامه پیشنهادی که توسط کمیسیون تدارک کنفرانس تهیه شده بود ، صورت گرفت .

در پایان مباحثات ، طرح تشکیلاتی و برنامه منطقه به تصویب رسید . آخرین بخش کار کنفرانس ، انتخابات مربوط به کمیته رهبری منطقه اسکاندیناوی بود . کنفرانس با سرود انترناسیونال بگزار خود خاتمه داد .



# گفت و شنودی با اسماعیل خوئی

۷

... من جوان که بودم فکر میکردم زیباترین شکل شعر فارسی که در ضمن فشرده‌ترین شکل هم هست، شکل رباعی است. البته هنوز نیز بر آن هستم که در افاق شکل، خسام است. کار را عرضه کرده‌ام. بعد از آن بر آن بودم که مشکل غزل، شکل بسیار زیبا و تکامل یافته‌ای است و هنوز هم بر آن هستم که حافظ در این شکل، فارسی را به اوج رسانده است. اما در آستانه پیری اندک اندک از مهبانم گریه می‌موی. بسیاری از رزقها در مدون شای و به برخی از زیباها در مشنوی مولوی، برای اینکه روشن بشه که چی دارم میگویم آن غزل معروف مولوی را در نظر بگیر و ببین میگویم:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

آن شکل پایان نیافته و ناتمام و پایان تا پذیرد که میگویم، یک نمودش همین است. سخن پایان نیافته سخن در درون خودش همچنان ادامه دارد. بگمان من زیباترین شعر جهان، همیشه اول نماش است تا نقطه وجود دارد، یک نقطه نیست. شعرهایی که تماشای یک نقطه گذاشته میشه، شعری است که مشکل خودش را پیدا کرده یعنی شکل در معنای خطی و با شکل در معنای دایره‌ای که اصلاح نشه مولا را نداره، در خودش همین جوری میچرخد. اول نقطه که در آستانه پیری بنظر میرسد که شعر مثل جادو انگلی است. سه تا نقطه است آخرش. آنگاه که تو جوانی، میخواهی دلبری کنی، میخواهی خودنمایی کنی، فقط میخواهی خودت را تثبیت کنی. اصلا با این کار

میکنی یعنی اغلب در لحظه‌های سرودن شعر، انگار خوانندگان خودت را در پیش چشم خودت داری، انگار با خودت میگوئی، خوب فلانی که این را خواهد خواند چه خواهد گفت و چه خواهد اندیشید و به این دلیل است که کلی ظرافت در کار می‌آید. ولی بعد بتدریج رهسار میشوی و بخودت نزدیک تر میشوی و سرانجام به آنجا میری که هیچ آداب و تربیتی نمیجویی، آنچه میخواهد بدت نتنگد میگوئی. اینجاست که میگویم به شکلهای ساز میرسی، مثل دریا. شکلهایی که در خودش شکلهای سیاه، نم شکلهای بیخ زده و منجمد، و انگار دوگونه شکل داری، شکل بخیزده و شکل جاری. از یکسو شما یک گل با درخت را در نظر می‌گیری و از سوی دیگر یک رود و موج را، هر دو البته شکل دارند. ولی یکی شکلی است که تو میتوانی دوزخ را خط بکشی، دومی شکلی داره که نمیتوانی. هر خطی که بکشی مشوره و میرسد، ولی شکل را داره، هر روز البته یک شکلی اندک دریا مگر شکل ناره؟ ولی شکلش را هر لحظه خودش تعیین میکند و لحظه‌ای

که تعیین میکند دوباره همش میریزه، بنظر من میرسد که که سرانجام اوج شکل، همین بی شکلی است. شکلی که شاید اوج دیالکتیکی هنر است، که خودش را از درون نفس میکند و می سازه هر لحظه، یعنی که سرانجام آفریده هستی یک آرگانیسمی میشود که زنده است، یا تو که آفرینندگش هستی، انگار از توقع داری که زنده باشد. در یکی از زیباترین آسانه‌ها آورده‌اند، آنگاه که میگل آرز مجسمه داوود یا مومنی را میسازد، دو تا داستان است در این زمینه. یکی از آن دو این است که خانواده‌ای دینویی که سنگ عظیمی را از کوه گنده بودند داشتند میبهرند که در فلان قصر خودشان بکار بگیرند. ایشان در راه میبیند این سنگ را ارباب‌ای بومی‌ره خواهی و تمنا میکند که این سنگ را بدهید بمن. میبندد پیش، بعد از ش سوال میکند این سنگ را سنگ را برای چی میخواستی، میگوید وقتی به آن نگاه کردم دیدم مومسی در آن نشسته، گفای است که منسب زیادهای آنرا برنم و اون بیاید بیرون. داستان صدی این است که آنگاه که طرف می‌آید بیرون، سرانجام میگل آرزوشه را میگوید به پایش و میگوید چرا سخن میگوئی؟ یعنی میخواهد پاشه راه بیافته، این است آن فرمی که میگویم فرم جاری، از یک سو فرم‌های سنگشده و بیخ زده را داریم و از سوی دیگر فرم‌هایی که درون خودشون، بی خودشون را میسازند. بنظر من بنیادهای ترین تقواست شکل حافظ و خیام و همه بزرگان شعر کلاسیک از یک سو و شعر مولوی از سوی دیگر برادر این میدانها که اونبسا شکلیها سختتر آشیده شده هجای، شده مثبت کاری شده اما تمام شده‌اند، اما شکل شعر، شکل جاری است، در ریایا و درون خودش میچوشد و به این دلیل است که هر چه تسر جوان تر باشی، بیشتر از حافظ و خیام خوشت می‌آید و هر چه پیرتر باشی به مولوی بیشتر عشق می‌ورزی. و اما پلنگ دیگر را اجازه بدهید بر اینتان توضیح بدم، اون اشعار آغازینی که شما به فلسفی بودن کار من کردید، من یکی بر آنم که سخن شناسان از روزگاری که برای چگونگی انکشت میگذرانند تنها به این دلیل این کار را میکنند که میدانند من فلسفه خوب میدانم و نه به هیچ دلیل دیگری. هیچ یادم نمیره که، آنگاه که میگویم "هر خندنگ راهوار زمین" در سال ۱۳۴۶ منتشر شده، محسود آزا د تهرانی یک نقد کوتاهی درباره این کتاب نوشت، نوشت که بله شاعر جوانی از فرنگ بر کشته و برای ما یک چنین کتابی آورده و این شاعر در این کتاب سخت بر تازگی "بر دلین" است "جورا؟ به این دلیل که من بخشی از مرثیه نان و شراب بردلین را ترجمه کردم بعنوان پیشگفتار در آغاز برخی از شعرهای این کتاب گذاشتم، تا نشیرو

من که من از بردلین داشتم در همین حدود بود، که میخواستم بگویم که شاعران در این زمان نیاز هیچکاری نمی‌آیند، از آنجا که این سخن را ایشان بهتر گفته بوده‌است، این را ترجمه کرده‌ام گذاشتم آنجا. هر کسی حتی هر شعر نا شناسی که "هر خندنگ راهوار زمین" را بخواند میبیند که این دفتر است از شعرهای یک شاعر جوان که "نیما" را اندک اندک شناخته است، اما پیش و پیش از هر کسی زری تاثیر مستقیم اخوان ثالث قرار دارد، حال آنکه منتقدان اصلا حرفی از این چگونگی تمیزند. در این زمینه بنظر من زیباترین شعر از این "از را بوند" میگوید، که بنده‌های بی شاعران جواست میگوید از هر کسی که میخواهی تاثیر بگیر اما نه چنان ابله باش که این تاثیر را رو کنی و نه چنان ابله باش که ایسین تاثیر را پنهان کنی. و بیاری بنظر من میرسد که بسیاری

از آثاری که از فلسفی بودن کار من سخن گفته‌اند در همین حدود حرف میزنند. ولی اجازه بدهید که یک نکته را بنسز بگویم، بگمان من شعر فارسی چون یک نمود تاریخی است تفاوتی جدی دارد با شعر در دیگر فرهنگها، برای اینکه دچار گنده‌گوشی نشویم اجازه بدهید بگویم که بنظر من شعر فارسی تفاوت بنیادهای دارد با شعر انگلیسی و شعر در زبان فرانسه و حتی با شعر در زبان یونانی. و باز معنای سخن من این است که شعر فرانسه را به زبان اصلی میتوانم بخوانم با شعر یونانی را، اینها را البته بصورت ترجمه میتوانم بخوانم، بساری شعر فارسی را با شعر این فرهنگها که برابر میگذاریم به یک تفاوت بنیادهای بی می‌بریم اون تفاوت این است که شعر فارسی از درون متضبد به اینه که ویلسما ی باشد، افزاری باشد برای بیان کردن اندیشه‌ها، حال آنکه شعر در دیگر فرهنگها این تمضد را ندارد. من در این راستا مقاله‌ای نوشته‌ام که فشرده‌ای از آنرا هم اکنون برای شما بازگو میکنم. پاسخ این پرسش که چرا چنین است، این است که "اسلام عزیز" این کار را با شعر فارسی کرده، یعنی چه؟ ببینید همه دنیا به گوهر اندیشه‌سنتز هستند، برای اینکه اندیشیدن در بنیاد، اندیشیدن به اصول است. آنگاه که اصول از پیستی تعیین شده و روشن باشد دیگر اندیشیدن بی معناست. اندیشیدن کسی بیگانه‌ای در جزئیات خواهد بود آنگاه که از پیش روشن باشد که خدا هست، بلکه خدایی بلکه خدا برتر است، که خدا زیباست، که صحیح پرساوست و بیامسر است. دیگر جزئی‌های برای اندیشیدن نمیانه، هنگامی تو میتوانی بگوئی و بیاندیشی که بنیادی بگوئی آیا خدا هست یا نه؟ لحظه‌ای که از پیش روشن باشه خدا هست دیگر در واقع به چی میخواهی بیاندیشی؟ دیگری چیزهای جزئی میماند برای اندیشیدن. به این معنا که نگاه کنیم، از این دیدگاه همه دنیا بنیاد اندیشیدن هستند و "اسلام عزیز" را از این دیدگاه که نگاه کنیم پلدا است، نیست. اسلام نیز مثل همه دنیا بیگانه اندیشیدن است اما در اسلام یک ویژگی مهم داره و اون اینست که خدا هست. اما در مسیحیت از پیش آمده که آفریننده تنها خداست، اصلا نیامده‌است از پیش که کار خدا را نباید تقلید کرد در نتیجه هنرمندان مسیحی میخوانند مجسمه سازند و نقاشی کنند و... ولی در اسلام آمده است که آفریده خدا را نباید بازسازی کرد. مجسمه‌سازی ممنوع نقاشی ممنوع. نتیجه تصادفی نیست آنگاه که نقاش ایرانی چهره‌ای از امامان را می‌مخاود بکشد، چهره‌ای توراتی میکشد که چهره‌ای نیست و بیبسیار ناقص است

که هیچ در آن دیده نمیشود. موسیقی ممنوع و ممنوع بسر این معنا که موسیقی حلال است با حرام، بستگی به آن داره که موسیقی غنا باشد یا نباشد، شربت، انگیز با شمشاد، کی‌قراره تعیین کند که موسیقی غناست یا نیست، و اوپست انگیز هست یا نیست، سرانجام یعنی در اولین تحلیل این میشود که بهرحال موسیقی ممنوع است خوب بدین سان ما با فرهنگی‌ها و بیار می‌شویم که در آن اندیشیدن ممنوع است، مجسمه‌سازی ممنوع، نقاشی ممنوع موسیقی ممنوع و همه هنرهای دیگر ممنوع است. یک هنر اصلا ممنوع نیست. در عرب جابلطی اون آویختنهای هفت کانه را داریم، معلقات سینه، و بیامسر اسلام آمده‌است، چون یک شاعر آمده است، گفته‌است که کلام من از همه

## کفت و شودی با سامعیل شوی

کلامهای شما زیباتر است هر کسی میخواند حرف زیادی برزند مثل آنرا میباید. ولی بهر حال این نکته ای است که قرآن کلامی است شاعرانه و بسیاری از ابیتهای قرآن به آن قرآن بوده. در چنین دینی یک هنر بسیار سالم بدر میبرد و آن شعر است. شعر جان سالم بدر میبرد و شعر پناهگاهی میشود از یک سو برای همسره هنرهای دیگر و از سوی دیگر برای اندیشیدن موسیقی در وزن شعر پناهگاهی میگردد، نقاشی در تصویر همسایه شعری پناهگاه میگردد و بیکتر اثری در کل ساختار شعر و قالب شعر پناه میگردد و اندیشیدن در محتوای شعر. شعر از اینجاست که در فرهنگ ما نمودی ویژه پیدا میکند که ویژه فرهنگ ماست. تنهایی در فرهنگ اسلام زده، ماست که بزرگترین شاعران ما، بزرگترین فیلسوفان زمان خودشان نیز هستند. از جمله مولوی در همسان زمان که یکی از درخشانترین چهرههای شعری زمان خودمان یکی از فیلسوفان زمان خودش هم هست. خیام همچنین نامرخصر و همچنین حافظ همچنین و همین طور می آید یاشین تا میر سیم به امروز؛ و سنت اندیشیدن در شعر یکی از سنتهای فرهنگی ماست و بنظر من یکی از غنثیهای اینک در شعر امروز ایران چهره های ماندگار در مقایسه با چهره های ماندگاری مانند: کلاسیک بسیار کم است، همین است که در شعر امروز ایران عبار اندیشیدن در شعر روز بروز داشت کمتر میشود و خوشخوانه اما بمی که "امام خمینی" منجز کرد دیگر همه ما را به خود آورد. من فکر میکنم که بهتر از این خواهد شد. بنظر من تفکیک شعر از فلسفه، تفکیک و باز ساختن شعر از فلسفه، باز شناسی غربی است. در فرهنگ ما این باز شناسی نبوده است.

سؤال: منظور تاثیر فلسفه در زمان و بیان شعر بوده است که بیان شعر فلسفی. چون بنظر من هر شاعر بزرگ فلسفهای دارد. سگرا حمد شاملو فلسفه ندارد، اما زانسان اصلا فلسفی نیست. احمد شاملو سراسر شعرهایش در فلسفه موج میزند. شاعران ایرانی بنگار، مگر "اربر تر فرات" را، شعرش را که میخوانی، مگر فلسفه درش نیست و هر شاعر دیگری هم که شعرش را میخوانی مگر فلسفه درش نیست. آنچه ویژگی توست، اینست که فرم، بر تو هست و در زبان شعر تو هم آمده است. بویژه در مورد اصطلاحات فلسفی که در صحبت نگار میبری چه آنجا که در مورد یک بحث فلسفی داری صحبت میکنی و چه آنجا که مشخصا درباره یک مطلب فلسفی هم نیست. ساختار یعنی از همان اصطلاحات یعنی از بودن و هستن استفاده میکنی که برای خودتان نهمی برای پژوها هستند. در واقع آنچه ویژگی مشخصه به شعر تو، اثر و پناهگاه است که فیلسوفانه حرف میزنی بلکه با زبان فلسفی این دیدن فیلسوفانه را در شعر بیان میکنی. نکته این است.

جواب: قبول است. من گاهی احساس خودمان است، فلسفه درونی شعر شده، به این صورت بگویم، فلسفه از زمانی هاشکه یک شعر دارد و باید داشته باشد عبور کرده، منحل شده است، ناله شده در خود شعر که متمسک آن از خود شعر ممکن نیست. ولی گاهی بیرونی شعره که مانند میشود، ساختار یعنی کلامه بخشیده است نوبی ساختمان شعر و گاه خام است، یعنی خود

## پیام کارگر

پیش مبروی، سرعتت هم نامحدود است، انگار داری پیش مبروی و هیچ پلیسی هم نیست که جلوی ترا بگیرد و تو آزادی هر چقدر که دلت میخواهد گاز بدهی. شعر نیسا بویخ را که میخوانم انگار با یک مامین در یک دشتی پیش مبروی که یک لحظه اگر غلثت کنی می آفتی توی دست انداز من گمان میکنم که اون دست اندازها به عمد آنجا گذاشته شده است، و به عمد که میگوینم به همین سطحی، اینکه یک لکستی است در کار نه، قصدی نیست اما وقتیکه دوباره میخوانی، یعنی ترمز دستی را میکشی، یک خورده عقب گرد میکنی، و انگار از دست انداز زد میوشوی میبینی احلا درست همینیه، و باید

شعر نیما را که میخوانی بعضی وقتها میبینی که ساز جدول دستور زبان هم زده بیرون، املا داره غلط حرف میزنه. اما وقتیکه دوباره میخوانی، یعنی ترمز دستی را میکشی، یک خورده عقب گرد میکنی، و انگار از دست انداز زد میوشوی میبینی احلا درست همینیه، و باید اینجوری میگفت. همین برداشت را من از مولوی دارم یعنی دست اندازها نیکه گذاشته شده برای آنستکه به شما اجازه ندهد که تند تند پیش بروی که در جاده خوبت بریده، هر لحظه بیدار بشی و بپرسی اینجا کجاست چکار دارم میکنم. گمان نمیکنم که آنقدر در من خودبینی باشد که شعر خودم را با شعر نمایاوشیج و یا شعر مولوی مقایسه کنم. ولی در پنجاه سالگی، به اینجا رسیدم که به شما بگویم که از دید شعری اگر نگاه کنیم دیگر حافظ مرا به شگفت نمی آورد، دیگر خیام مرا به شگفت نمی آورد، دیگر اخوان ثالث از جادویی را که در بیست سالگی برای من داشت بخداره. دیگر شاملو آن بول زیبا که خودش میگه هست برای من نیست. اما نمایاوشیج جاده برد است از آنکه هر لحظه ترا بازگرداند به پرسی آغازین که شعر چیست که جهان چیست، که تو کیستی و اینجا چکار میکنی نمایاوشیج و بعد مولوی روز روز برای من جاذبه بیشتری پیدا میکنند. شاید ای بسن از ویژگیهای پیرش است ولی من چندینم که نمودم!

## بهاریه

با زخمهای تجربه از شوره بارها  
بر می کشیم تا به دیوار بهارها  
در جستجوی عطر دل انگیز زندگی  
سر می نهیم در قدم چشمه سارها  
دست مرا بگیر در این روزگار طخ  
تا بگذریم از ستم روزگارها  
افسانه نیست قصه حلاج و سر عشق  
بسیار دیده ایم گرامات دارها  
همت بلند دار که نوروز می رسد  
بگذشته اند از شب خونین سوارها  
با زآید آن بهار و گل سرخ بشکند  
بگشوده ایم پنجره انتظارها

محمد رضا رحمانی

فلسفه را میبیند. این چنین درکی درست است. بخشی از حرف تو برای من شادی آور است که میگی فلسفه درونی شعر شده است. امیدوارم شعرون هر چه بیشتر از آنگونه باشد. حتی از شما پنهان نمیکنم به تشریح هم نمیتوانم دستم. در گفتگوی دیگری، برابم پیش آمده که دوستی میگفت: مثل تو منگویی با یعنی اینها تو ذوق چشم من میزند. گفتم اگر تنها همین است که توی ذوق چشمی تو میزند خواهش میکنم ز تو همه، شاکه او جنبهها را شعر مرا از هر کدام میخواهد حذف کند یعنی به ما اما که میسر سید حذف کند. ببینید آیا جدا از این حرفها آنچه که میدانم چیزی است که به شعر گفتی بیازد یا نه، اگر هست و یا اگر خواهد بود، معنی تمام این سخنان این خواهد بود که آن نکته گیری، حتی اگر به جا باشد نکته گیری جدی نیست.

سؤال: نکته گیری نیست، بیش از آن است. بار عاطفی شعر را تصحیف میکنم. بنابر این پیوند ما را با شعر هم ضعیف میکند. مثال میزنم، عکس آن چیزی که الان داری. اون شعر که در ری انکورت خواندی، اون شعر سه نقطه را و شعر که چهره از سعید را، اینها عاطفی است یعنی با زبان خیال و عاطفه تو از یک تکنیک تکراری ویژه خودت هم استفاده میکنی، محل نیست.

در شعرهای سعدی، انجمن مداخله میکنی که سنگین است که بگفته گیری نیست، ضعف میکند با عاطفی عورت را. مثل از رفیق عزیز ما، شاعر انقلابی ما (سنت) مخاطبانی از شعرهای نکته های سیاسی، منظومه اند، وقتی که از من سؤال میکنی تو با این نکته مخالف هستی، من میگویم صد درصد موافق هستم و درود برو که اینها نوشتی، ولی من در حالیکه بعنوان شعر پیش نزدیک میخوانم، برای من احساس عاطفی وجود نمی آورد، مرا منتقل نمیکنم. در حالیکه یک رباعی تو بیشتر از از این بیست و پنج سطر نوشته های تو منقلب میکند. آنچه که من میگویم آنچه که دیگران میگویند یک احساس جمعی است در مورد شعر تو و زبان تو.

جواب: من خیلی ممنون هستم از شماها. اینکسه میگویند این یک احساس جمعی است من نمیتوانم ندیدم. تنها نکته ای که میتوانم بگویم، آنم که در دفاع از کارهای خودم و با این قول که این آگاهی در آینده من کمک خواهد کرد، اینکسه که از شعر نمایاوشیج بویژه سبار چیزها آموختم همچنین از شعر مولوی و گمان میکنم که در تاریخ تکامل شعر فارسی در کونه شاعر دانشم آریک. و شاعران را دانشم و از سوی دیگر آموزگاران شعر را. یعنی از یکو کسانیکه بنیاد نهادند چگونگی تولید شعر را، از سوی دیگر شاعرانی که بیشتر در راستای مصرف کار کرده اند، کرجه سبار خوب هم کار کردند. مولوی در شعر کلاسیک و نیما در شعر امروز برای من نمونه های درخشان آموزگاران هستند. در شعر خودی این بزرگواران که نگاه میکنم میبینم که با چشماندازی از یک راه و رویرو هستی که آسفالت نیست، البته بزو هم نیست، دشتی است پراز دستا ننداز ولی برای کلهای نیما اینسو و آنسو. شعر خیام که میخوانم اینکار دارم با سرعت عادی در یک جاده آسفالته میبینم سروریم. هرگز بیک دست انداز برخورد نمیکنی، شعر جانظر را که میخوانی در یک بزرگراه آسفالته المسمان

## ستون آزاد

## روشنفکران آذربایجان و رژیم جمهوری اسلامی

رفتن شوروی و آمدن و رفتن استالینها، برزنفها و ماژنرها از بین نخواهد رفت و سیمان تابناک آن با کثافت‌های این آقایان گذر نخواهد شد.

تا هنگامیکه ظلم بی‌عدالتی، گرسنگی و اسارت انسانها بدست انسانهای دیگر وجود دارد مبارزه برای کمونیسم ادامه خواهد یافت. هر چند که نام آن "مدینه فاضله" دیگر "جامعه کمونیستی" نباشد.

## داوری

نفع مردم ایران و انقلابش بود. ولی با گذشت چند سال و برعکس شدن ماهیت ضدبشرو رژیم در رابطه با کثافت‌ها و کشتارهایی در ابعاد غیرقابل تصور، سرکوب خلقهای کردستان، آذربایجان، ترکمنستان، بلوچستان و خلق عرب، تحقیر روزنامه‌نگاران، مترقی و توقیف روزنامه‌های مخالف، سرکوب و به بند کشیدن زنان و صدها عمل ضدانسانی دیگر رژیم را در صدور "انقلاب اسلامی" و نظریاتش دچار زحمت نمود. بطوریکه اینک عده زیادی از سردمداران رژیم ازین مایخولیا دست برداشته و با گذشتن از خیر اسب سوار قاچ زین را محکم چسبیده و بقول معروف "عاقلتی شد" شده‌اند. در این میان بحرانی شدن وضعیت در اتحاد شوروی و مشکلات عمده داخلی که این کشور را هر روز بیشتر به سرافشاز هم‌پاشدگی و جنگ داخلی سوق میدهد رژیم در مانده جمهوری اسلامی را بفرکر گروشنی ماهی از آب کل‌آلود انداخته است. بدین ترتیب انتشار نشریه "یول" را باید از این دیدگاه یعنی مسدود

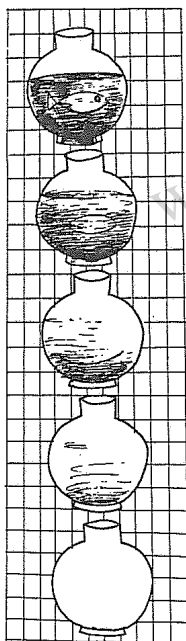
"انقلاب اسلامی" بررسی کرد. دوباره تاکید میکند که انتشار نشریه یعنی به زبان آذربایجانی کار مثبتی است. هر چند که مصلحت رژیم آن را ایجاب نکند. از چنین امکانی نباید استفاده کرد. بطور کلی مردم و روشنفکران آذربایجانی باید از هر امکانی برای حفظ زبانمان و نشر ادبیات و فرهنگمان استفاده کنند. هر چند که مجبور به گذشتن و دادن امتیازهایی باشند. باید قبول کرد که رژیم جمهوری اسلامی به اندازه رژیم سرگون شده پهلوی شونیست نیست. زیرا که اگر ایدئولوژی رسمی رژیم شاه پان ایرانیسم و پان‌نارسیسم بود ایدئولوژی رژیم موجود نمی‌توانست است که در مابین ایدئولوژی ملت و خلق هیچ معنی ندارد بلکه امت اسلامی است و پس از دست داد، می‌توان مخالف سوسیالیسم بود این حق هر کسی است. ولی نباید فراموش کنیم که هیچ ملتی در مبارزه با ایده‌آل‌های شریف بشری به آزادی نرسیده است. و ملت آذربایجان نیز نمیتواند استثنا باشد. امروز آزادی ملت‌ها در گرو آزادی احزاب، اجتماعات، بوچمدان و مذهب، و آزادی زنان و رعایت حقوق بشر است که رژیم اسلامی مخالف تک به تک اینهاست. اینست سبک که دشواریهای رژیم با هم باشند اپوزیسیون و بی‌آبروی کشورها به اصطلاح سوسیالیستی میدان را خالی دیده و شرکتنازی میکنند که: اینجا بنم. در بعد از خلیفه کسور، نباید گردانندگان "یول" آواز به آواز آنها بدهند که دنیا به کامنا شد. "سوسیالیسم و کمونیسم ناقوس مرگشان به صدا در آمده است."

مبارزه برای کمونیسم و سوسیالیسم نه با لنین و نه حتی با مارکس شروع شده است که با هم باشند شوروی و سیا عروج گورباچف پایان بپذیرد. اتحاد شوروی به غیر از مدت کاملاً محدودی هیچ وقت سپید سوسیالیسم نبوده است. کمونیسم آرمانی است که بشریت مترقی همیشه برای آن جنگیده است. حتی تحت لوای مذهب. لذا با از بیسن

شکت "سوسیالیسم واقعا موجود" و به تبع آن فروپاشی اردوگاه سرهم‌بندی شده سوسیالیستی نزدیکی اتحاد شوروی به کشورهای سرمایه‌داری و در دادن شد دست کدایی سوسیالیست‌ها به اصطلاح سوسیالیستی به سوی غرب نشو و بین های شمار کمونیستی را بوجود و شغنی پایان نپذیرد آرزوه است. مطبوعات و رادیو تلویزیون در غرب همه روزها آب و تاب فراوان این شکت را به اشکال مختلف مطرح نموده و نتیجه دلخواهشان را میگیرند. سرمایه‌داری برخلاف بلکه گفته‌ها و پیش‌بینیها شکت نپذیرد و جاودانه است تا زمانی که سوسیالیسم است که پایان عمرش فرا رسیده است. صاحبان صنایع و کسرنس‌های غربی شکمپاشان را صابون ممالند و برای فروپاشی آخرین دروا و سنگرها هجوم نهایی را آغاز مینمایند. هنگامه غربی است!

در این میان روشنی‌بینیهای روشن‌فکران و آبرو خسته جمهوری اسلامی جان تازه‌ی گرفته و سخی میکنند در این کسرت‌فدانشناسی جایی برای ساز گوشخراش خودشان باز کنند. و برای اینکه از قافله کمونیسم سستیز عقب نمانند همه روزه هزاران ورق کاغذ را در نشریاتشان از خزعبلات شکمونیستی برمیکنند. در این کارزار ضد کمونیستی نقش کاملاً ویژه و ظرفیتی را کیهان هوایی بعهده دارد. این روزنامه‌ها هم روزه با انواع بزه‌های روشنفکری و با استفاده از مرتضین، توایین و خائنین به آرمانهای بشری و سوسیالیستی سعی دارد که ساریانی این قافله را بعهده گیرد. به ابتکار این روزنامه بعد از جریانات اخیر شوروی و از جمله وقایع آذربایجان شوروی نزدیک دو آذربایجانی و نسیلیات بوجود آمده در ارتاب ط مابین شمال و جنوب قسقه بی‌بنام "یول" بزبان آذربایجانی منتشر میشود که ظاهراً وظیفه آن تبلیغ اسام در سرزمین‌های آلوده به "کفر" شوروی و از جمله جمهوریهای ترک زبان است. تقفاز میباشد. اینکه یکی از روزنامه‌های رسمی رژیم برای اولین بار در تاریخ جدید نه ساله اخیر چند صفحه‌ی هر چند محدود را به زبان خلقی کمالیان میدید از نوشتن و خواندن بزبان مادی مملو بوده و هنوز به محروم است اختصاص میدهد به خودی خود تا اینکه عقب نشینی است. با این کار رژیم مجبور شده است به این مطلب اذعان کند که غیبر از ملت فارسی ملیت‌های دیگری نیز در این آب و خاک زندگی میکنند. و این خلقها به زبانهای دیگری غیر از زبان فارسی تکلم میکنند. اما بی‌بینیم هدف واقعی رژیم از انتشار این نشریه با بهتر بگوئیم قسقه چیست؟

رژیم فدانسانی جمهوری اسلامی هنگامیکه با مسولر شدن بروم فنانیتیم، تعصبات عقب مانده و اعتقادات مذهبی مردم پایه‌های حکومتی خود را محکم میکرد در ابتدا برای صدور "انقلاب اسلامی" خود دچار هیچ مشکلی نبود. جاذبه انقلاب بزرگ مردم ایران و روزه آن در منطقه بیهوده خودی خود خلقیهای محروم را در این قسمت برتنش چنان به حرکت در می‌آورد و سیمانی آنها را نسبت به انقسلاب جلب میکرد. حتی در غرب سرمایه‌داری افکار عمومی به



## سوئد :

## کویت : نقض خشن حقوق

## انسانی و مدنی فلسطینیه

برطبق گزارشات متمدده که از زمان خروج نیروهای عراقی از کویت و اعاده دولت سابق این کشور منتشر شده اند، در کویت نقض خشن حقوق انسانی و مدنی فلسطینیهای ساکن کویت، ابعاد وسیعی یافته است. ناپدید شدن شمار بزرگی از خارجیان ساکن کویت که بیشتر آنها فلسطینیانند از سوی سازمانهای حقوق بشر غریب اعلام شده است. یکی از این سازمانها تعداد ناپدید شدگان را حداقل ۲۰۰۰ نفر تخمین زده است. سازمانهای غیرقانونی بازجویی خشن، شکنجه و اعسام خودسرانه آنها را رواج یافته اند که روزانه جنازه چند نفر از قربانیان یافت میشود. مقامات ارتش کویت بسر شبح اعنای پاره‌ای از فلسطینیهای ساکن کویت، آنها را تهدید به تکرار سپتامبر سپاه پس از خروج نیروهای آمریکایی از کویت کرده‌اند. در سپتامبر ۱۹۷۲ اوش ملک حسین به گفتار وسیع فلسطینیهای ساکن اردن دست زده و دهها هزار نفر از آنها را به قتل رسانسته سربازان اسیر عراقی از جمله باغقالترین قربانیان انتقام‌جویهای ارتش کویت هستند. شفت خونین بسر علیه اینان که خود غالباً از فراریان حساب میشوند آنچنان است که سربازان آمریکایی دیگر از تحویل دادن اسرای عراقی به مقامات کویتی امتناع کرده و آنها را در اردوگاههای تحت کنترل خود نگاهداری میکنند.

## چند خبر درباره پناهندگان

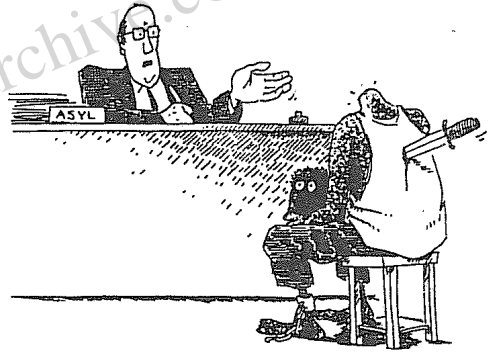
مخالفت ایشان با سیاستهای پناهندگی دولت دست در رابطه با تصفیقات وارده بر حق پناهندگانی در ۱۴ دسامبر ۸۹ معنا می‌یافت اما اختلافات دیگر "ناروشن بودن دانی که یکی از کارکنان کمپ در گفتگویی با یک فعال کمیته دفاع از پناهندگان (آسیل کمیته) آنرا تفسیر کرد. جریان از اینقرار بوده که رئیس مستغنی کمیسر شرايطی را در آنجا برقرار کرده بود که باعث ارتباط رفت و آمد مستمر و دوستانه بین پناهندگان از سوئی و کارکنان کمپ و سوئدیهای شهر از سوی دیگر میگردد. بوجداد آن جو دوستی و همبستگی بین پناهندگان و سوئدیها به نوبه خرید اجرا، احکام اخراج را با شکستگی جدی و سرور ساخته و اعتراضات شدیدی را چه از سوئی کارکنان کمپ چه از سوی سوئدیهای هم‌شهر دامن میزد. ساعاتی پس از اعلام استعفاي رئیس کمپ، رئیس

به گفته برخی روزنامه‌های سوئدی مورخ ۱۲ فوریه حکم اخراج یک خانواده پناهنده که به مدت ۱۵ ماه در دلانهای بوروگراسی اداره مهاجرت دولت ویلیس سوئد مقصود گردیده بود، بنازگی پیدا شده و قرار است تا به مرحله اجرا بر آید!

لازم به فکر است که کودکان این خانواده از مدت‌ها قبل وارد مدارس سوئدی شده و این خانواده که اساساً از وجود چنین حکمی اطلاع نداشتند، بتدریج یک زندگی "عادی" را در این کشور آغاز کرده بود.

یکی از مقامات اداره مهاجرت سوئد در همین رابطه میگوید: "گاهی هم مسائل عجیب و غریبی در این اداره ممکن است رخ دهد!"

راستی ما هر کاری کردیم، بالاخره منظور این مقام محترم را نفهمیدیم چه بوده تا اینکه آنرا بر زبان آمیز داد



این موارد حق پناهندگی فراریان از جنگ و خدمت سربازی بود که بر طبق این تصمیمات جدید از گرفتن پناهندگی در سوئد محروم گردیدند. اما این دولت سوئد سواست دیگر تکرار مدعی "برابری" انسانها حتی در مورد این محدودیتها هم تشریحی قائل میگردد!

بمعنا مثال اگرچه این دولت فراریان از خدمت سربازی مثلث از ایران و لبنان سومالی، و... را بعنوان پناهنده به رسمیت نمی‌شناسد، اما چندی پیش از زبان "پیرزویق" دبیر کابینه خود اعلام نموده که اتباع شوروی آنهم فقط ساکنان جمهوریهای بالتیک که از انجام خدمت سربازی در ارتش سرخ سرباز میزند میتوانند بعنوان پناهنده به سوئد آمده و از این حق بهره‌مند گردند! مقامات دولتی نام این تبعیض را "بهدانه" و "وظیفه همسایه خوب" نامیدند.

در مورد فراریان از جنگ نیز همین توجیه برقرار است. بعنوان نمونه دولت سوئد حق پناهندگی اتباع عراقی را برسمت می‌شناسد، اما بدینالطرح خواست پناهندگی برای سربازان آمریکایی که از شرکت در جنگ خلیج خودداری میکنند، آنرا قاطعانه رد کرد!

نسازی به تاکید نیست که تمامی این بندبازیه‌ها در انطباق با منافع و نیازهای سرمایه‌داری و دولت‌پاسداری این نظام صورت می‌پذیرند.

اداره مهاجرت سوئد خانم "گریستنا روکه ستسام" سرانیمه خود را به آنجا می‌رساند و در طی جلسهای بسا کارکنان آنجا از جمله دستور میدهد که از آن به بعد درهای کمپ باید به روی سوئدیهای قسم اطراف کمپ بسته شود غیر از آن کارکنان آنجا فقط و آمدوستانه کمپ زمین و چای خوردن با پناهندگان را هم نباید داشته باشد!

اگرچه این دستورات آتوقع رسمیت نداشتند، اما اجرا صورت بخشنامه‌های رسمی برای شصت گوناگون اداره، مهاجرت ارسال شده‌اند. مفاد این بخشنامه‌ها به تنبها کارکنان دندنی آن اداره، بلکه حتی پرسنل نظارت را هم مؤثرب به خودداری از تماس دوستانه با پناهندگان ساکن کمپها نموده است!

برگردانیدیم و دیدیم منظور ایشان اینست: "درسته که ما منافع دنگراسی و حقوق بشریم. اما ما هم دنگراسی داریم تا "دنگراسی" و هم حقوق بشر داریم تا "حقوق بشر" و اینهم درسته که چند وقت پیش نخواست وزیر ما بخت سازمان ملل و کنواسیون حقوق کودک را امضا کرد که از جمله سنگه، دونوها در تمام موارد نازیبنگاری خسار تنمیبگیرسی می‌یابد حقوق و منافع کودکان را از حرسج بشمارند! اما دنگراسی، حقوق بشر و کودلو، ... رطسی میسایم و از سوی مستگاری نمای سربوسی کشورسوس به شما پناهنده جماعت سزاده اسپا حسن گمشده که سا استایه سگسه، والا خرف اول و آخریون این بوده و هست که اخراج ساهنده دیررود داره اما سوخته زیور سزاده!"

بمس سش رنسی کمپ ساهندگان "رسکدهالسر" واقع در جنوب سوئد، از سمت خود استعفا میداد. دولت رسمی استعفا انسان مخالفت با سیاستهای ساهندگی دولت ریر بر اخلا با، دنگر دکر گردید.

هاگونگه که خواستگان "سام کارگر" از آن مطلب، دولت سوئد در ۱۴ دسامبر سال ۸۹، محدودیتهای جدید را در مورد حق ساهندگی اعمال داشته و برخی از سواد ناسون ساهندگی را از درجه انتشار ساهنده نمود، از جمله



# روز جهانی زن در یوتوبوری، سوئد به سیاق سرمایه‌داران برابری زن و مرد

را رعایت کرده، و از جمله به خانم "گونیلآ آهرن" نیز -  
"اجازه" سخنرانی اعطا نمودند.

اما باز بر این بنیاد سواستیکه ایشان در سخنرانی شان  
به دلایل اصلی عدم وجود برابری بین زن و مرد پرداختند.  
این خانم در صحبت‌هایشان مسائلی را عنوان نموده‌گه  
غیر از خودشان از قبل هم طرفداران پروپاقرصی در برین  
نظریه‌پردازان اسلامی در ایران داشته است:

- "مردان محبت‌پایان را به شکلی منطقی بنا مینهند  
... زنان اما بیشتر به صورتی تشبیهی سخن میگویند.  
من درک میکنم که مردان مثلاً از دست من دچار جنسین  
شده و مرا کیج سر می‌انگارند!!"

توضیح ما به این خانم آنست که اولاً نظرات علمای  
اسلامی را به نام خود جا نزنند، و ثانیاً اگر برای رسیدن  
به منصب مدیریت در سوئد دچار اشکال‌هستند، حتماً  
سری به جمهوری اسلامی بزنند چون اگر آنجا هم مثلاً  
اجازه قضاوت از ایشان سخطاظر زن بودن و در نتیجه  
"منطق" نداشتن سلب شود، در عوض با نظراتی که  
ارائه میدهند حتماً به نمایندگی مجلس اسلامی منصوب  
نخواهندگردید!

به مناسبت روز ۸ مارس، روز جهانی زن، مینساری  
از سوی جمعی از نمایان و مدافعان سرمایه‌داری سوئد  
در استکهلم برگزار گردید.

نه اینکه بنیادرید این سمینار مسائل کلیه زنان را مد  
نظر قرار داشت، نخیر! عنوان سمینار - "زن در (مقام)  
مدیریت" نشانگر آن بوده‌موضوع سوئد که "از مسا  
بهترانند"، و این سمینار ربطی به زنان کارگر کوانسند  
ندارد.

بهر حال جالب است که به بنیمن این نمایان و مدافعان  
بورژوازی در یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری  
جهان و در آستانه سال ۲۰۰۰ تا آخره نظرشان در مسوود  
دلایل عدم برابری زن و مرد در همین محدوده "مدیریت"  
چیست:

یکی از سخنرانان این سمینار آقای "اولف یوتنگه‌گسرن"  
مدیر سابق اتحادیه کارفرمایان سوئد بوده که در مورد دلایل  
عدم وجود برابری در بین زن و مرد صحبت کرده و گناه آنرا  
متوجه‌زنان نمود. ایشان از جمله فرمودند: "زنان باید  
رفقاری‌تر برانده اختیار کنند ... البته این (رفقاری) غیر  
زنانه‌است، اما آنان باید خود را به رخ دیگران بکنند!!"  
برگزارکنندگان سمینار البته جانب "برابری"

اسلامی حمایت دول از این رژیم آمده بود، در گوتینگن  
به همانگونه که از اخبار حرکات فوق مشاهده میگرد،  
مضمون اصلی اقدامات ۸ مارس امسال در این شهر برعلیه  
عضویت احتمالی سوئد در بازار مشترک اروپا بوده است.  
بنابراین تصمیم دولت و اکثریت پارلمان سوئد، قس ر  
است تا تقاضای عضویت این کشور در بازار مشترک سا  
تابستان امسال صورت پذیرفته باشد.

چنین عضویتی با توجه به جمع داده‌های موجود  
به تحت فشار قرار دادن دست‌آورها و حقوق کارگران و  
اقتدار که در آمدجامعه خواهد انجامید حقوق زنان سوئد  
در این میانه چه به مشابه کارگر و کارمند کم درآمد چه  
بدلیل جنسیت شان شدیداً مورد تعرض قرار خواهد  
گرفت، که در پرداختن به اینداد آن نیاز به مبحثی  
جداگانه دارد.

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن، جشنی از سوی  
"جمعیت حمایت از پناهندگان در منطقه غرب (سوئد)"،  
برای زنان متقاضی پناهندگی در این شهر برگزار گردید.  
در این مراسم که شامل گشتگو، موزیک، رقص و آواز بود،  
حدود ۸۰ تن از زنان ساکن کمیته‌ای پناهندگان شرکت  
نمودند. این مراسم به مدت ۲/۵ ساعت ادامه یافت و اخبار  
مربوطه آن در روزنامه‌های غرب سوئد انعکاس پیداگرد.  
"جمعیت حمایت ... جمعیتی ست‌بالمنسبه  
جدیدالتاسین که به مثابه یک تشکل فرآینجمن مبارزه  
با نژادپرستی سازمان دفاع از کودکان سلبیب سرخ و برخی  
گروه‌های کلیسایی را در خود جای داده، و دفاع از حقوق  
پناهندگی و حقوق پناهندگان در سرلوجه اهداف آن قرار  
گرفته است."

تشکل "زنان شمال (اسکاندیناوی) برعلیه بازار مشترک  
اروپا" در روز ۸ مارس اعلام موجودیت نمود، و قرار است تا  
به مدت ۲ ماه حرکتی را برعلیه تحقیقات وارده بر حقوق  
زنان در بازار مشترک و نیز بیوستن سوئد به این بازار  
به پیش برد.

بنیادگذاران این تشکل با استناد به تجربیات زنان  
نامارک که از سال ۱۹۷۲ عضو بازار مشترک اروپا بوده  
است بی‌ترس برای اعتقادند که  
عضویت سوئد در این بازار به چیزی جز از بین رفتن  
دست‌آورد‌های رفاهی، شکلی و اجتماعی زنان و در نتیجه به  
باز پس راندن آنان به چهار دیواری خانه و "شغل"  
خانه‌داری و بچه‌داری نخواهد انجامید.

اهداف این کمیون دوامه: آگاهی دادن به زنان  
پیرامون عواقب عضویت در بازار مشترک نش  
دادن مقاومت موجود در جامعه برعلیه آن و سازماندهی  
شکله‌ای از تشکلات زنان در سطح اسکاندیناوی، اعلام  
شده است.

در این روز همچنین تظاهراتی از سوی "کمیته امایس"  
در این شهر برگزار گردید.  
جمعیت شرکت‌کننده در تظاهرات که بیش از ۹۰۰  
آن را زنان سوئدی - خارجی تشکیل میداد، از خیابانهای  
اصلی شهر عبور نموده و در میدان "پوتیلاتسن" پس  
از سخنرانی به حرکت خود پایان داد.

در این تظاهرات حدود ۲۰۰ نفر شرکت داشتند و اخبار  
آن در برخی رسانه‌های جمعی انعکاس یافت  
از جمله شماره‌های اصلی حرکت میثوان به:  
- "برای همبستگی بین المللی برعلیه بازار مشترک اروپا"  
- "دگرایی باری - هرم قدرت بازار مشترک نه!"  
- "عصمت کار در روز با حفظ حقوق!"

چگنست، تعیین‌کننده سطح دستمزد هاست!"  
بژ علیه پورنوگرافی و فحشا!"  
... اشاره نمود.

در ادامه این حرکت همچنین جشنی در ساعت ۸ بعد از  
ظهر همین روز برگزار شد.

رفقای ما در اینروز اقدام به بخش تراکت تریک کمیته  
اسکاندیناوی سازمان به مناسبت ۸ مارس و نیز اعلامیه  
سوئدی این کمیته که در آن وضعیت زنان در جمهوری

**تجسین یاد ۸ مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی زن!**

LONG LIVE  
8 MARCH,  
THE INTER-  
NATIONAL  
WOMEN DAY!

یغیش  
۸ آذار  
یوم المرأة  
العالمی!

Leve  
8 Mars,  
den  
inter-  
nationella  
kvinnor-  
dagen!



سازمان بین‌المللی زنان پیشرو (۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱) - کمیته اسکاندیناوی  
INTERNATIONAL WOMEN DAY

کاوه بهمن

ماه

حریر صبح تابستان را

می‌بافد

ماه

با هلال نازکش.

## ایام عید سعید نوروز را چگونه گذرانید

### زنگ انشا

وقتی عموی گرامیما، وانت زیبایشان را بسوی دامن طبیعت به حرکت درآوردند... پسر عموی بزرگمان هم شروع فرمودند به خواندن و ما هم شروع کردیم به دست زدن و چند کلمه از اشعار ایشان را به اتفاق ایشان تکرار می‌نمودیم و همگی بسیار شادی می‌کردیم... تا اینکه عموی محترممان وانت را نگاه داشته و توری‌ای به پسر عموی بزرگمان زدند و فرمودند که برای همگی ما بهتر است که خفتن بگیریم، و ما فرمایش عمویمان را اطاعت نمودیم که اطاعت از بزرگان واجب است.

سپس به دامن طبیعت رسیدیم... اما زن عموی عزیز و مادر گرامی مان اظهار فرمودند که در آن نقطه از دامن طبیعت هیچگونه درخت از زمین نرویده است و فقط سنگ‌های قلوه شریف دارند.

عموی محترم مان هم فرمودند سفارش خواهند داد تا بخاطر زن عموی مان و مادرمان، در سال آینده، آن مکان به جنگلی مصفا تبدیل گردد.

زن عمو و مادریمان، مقاری گریه فرمودند و توی سرما و پسر عموها و دخترعموها مان زنده و ما هم به بازی پرداختیم و سرود تا از پسر دانی‌ها و یکی از دختر عموهای عزیزمان به سنگ‌های زیبای کنار آن رودخانه که بنا بر اقتضای طبیعت در آن آبی جاری نبود، اصابت فرمود و شکست.

آفتاب عالمتاب به میانه آسمان آبی رسیده بود که یکی از نارنجین شریف، بیلی زیا به دوش، فرا رسیدند و از پدر اینجناب بابت اقامت در دامن طبیعت، مبلغ پنجاه هزار ریال مطالبه فرمودند.

پدر گرامی مان سؤال فرمودند که مگر آن زایع شریف، آن زمین خدا را ابتیاح فرموده‌اند.

آن زایع محترم نیز به بیل خود اشارتی فرمودند و خواهش کردند تا خوبی نپا نشده است، ما آن مکان را ترک نمانیم.

پدر عزیزمان هم فرمودند، ایشان نمی‌توانند به بهشت زهرا تشریف برده و بر سر آرامگاه ابوی شان شادی بنمایند.

در این زمان بیل زایع شریف با سر گرامی پدر محبوبمان تماسی حاصل نمود و بعد پیراهن و کت پدر محترمانه به چند قطعه‌ی مسای و ناساوی تقسیم گردید. عمو دانی گرامی مان هم ناراحت گردیدند و پس از عزیمت آن زایع محترم، نسبت به ایشان و مادر ایشان اظهاراتی نمودند.

وقتی همگی سوار وانت زیبای عمویمان می‌شدیم، پدر اینجناب دوازده توسی به اینجناب مرحمت فرمودند و ابراز داشتند که در واقع اینجناب پیراهن و کت ایشان را تقسیم نموده‌ام.

ما هم گریه می‌کردیم، تا دانی مان فرمودند ما ساکت باشیم، چرا که توسی پدر از هرنوازشی بالا تر است... ما هم این نکته را دریافته و از پدر عزیزمان تشکر کرده و برای خواندن درس و اطاعت از آموزگاران بزرگوار و عزیزمان آماده گردیدیم.

حسن تهرانی

دو چادر بوجود آورده و به ایشان تقدیم فرمودند. مادر محترمان هم فرمودند، انشاء الله در سال نوتانگی از محله ما گلشنه و پدر عزیز ما بزیر آن تشریف ببرند. پدر عزیزمان که گونی وسایل جنگی مورد نظرشان نیست، توسی‌ای به اینجناب هدیه نمودند و در مورد خاک و سر مادر محترمه مان و تربیت اینجناب، مسائلی را ابراز فرمودند. ایشان اضافه نمودند که شاید پدر محترم من ایشان نباشند.

پدر محترم مان هم فرمودند با حقوق قابل توجه همراه چهل هزار و هفتصد و پنجاه و دو ریال، هریک از این‌های بشر که به جای ایشان بودند هرروز فرزندی تقدیم جامه می‌کردند.

در همین موقع بود که ماهی قزمر در تنگ بلورین خانه همسایه مان چرخ می‌زد و سال نوبه میبست و مبارکی، تحویل گردید.

ما ایام نوروز را به همین ترتیب، به خوشی و خوبی و به دید و بازدید بستان گذرانیدیم تا روز سیزدهم نوروز فرا رسید و تصمیم گرفتیم آن روز را به دامن پر از مهر طبیعت پناه ببریم.

عموی گرامیما، وانت شان را آوردند و پدر عزیزمان و عموی مان و دانی مان به جابر تشریف بردند و ما به اتفاق مادر محترم مان و زن عموی عزیز و زن دانی مهربان و چهار پسر عمو و دو دختر عمو پنج پسر دانی و دو دختر دانی‌های خوبیمان در پشت وانت جلوس نمودیم.

دو روز سمانه به عید، با پدر عزیز و ارجحتمان به خرید کفش رفتیم. پدرمان وقتی کفش‌ها را دیدند به ما پس گردنی‌ای زدند... پدرمان فرمودند کفش‌ها را دارند به قیمت خون پدر عزیزشان می‌فروشند و پدر عزیز ما پول ندارد که پول خون پدر عزیز آن‌ها را بدهد... ما چنانکه وظیفه فرزندان حق شناس است از پدر عزیزمان تشکر کرده و بعد گریه کردیم. پدر عزیزمان فرمودند چرا ما زر زر می‌کنیم، ما هم حق می‌کردیم.

پای سفره هفت‌سین، ما دیدیم همه‌اش سه تا سین داریم. وقتی به مادر محترمه مان عرض کردیم که چرا سه تا سین داریم، ایشان هم چهل‌تا سبیلی به ما زدند و فرمودند هفت تا سین.

پدر عزیزمان هم نخست ظرف خورشت را توی حیاط گذاشتند... یعنی همینطوری از وسط اطاق، وسط حیاط گذاشتند و بعد توی سر مادر محترمه مان زدند و فرمودند که ایشان غذای بی گوشت دوست ندارند. مادر عزیزمان هم با صدای بسیار بلند فرمودند مگر اینکه از سر تربیت پاک پدر محترم پدر عزیزمان گوشت بیاورند.

پدر عزیزمان مطالبی در مورد خانواده محترم مادر محبوبمان فرمودند و مادر عزیزمان هم فرمودند که مادر محترم پدر محترمان رخت‌های افرادی محترم را تسیز می‌فرموده‌اند.

پدر عزیزمان، چادر مادر محترممان را گرفته و از آن



# تخریب جنگلهای باران‌زا : فاجعه محیط زیست

## اتریش :

### معامله سودآور با ایران

صدرات اتریش به ایران در سال ۱۹۹۰ پنجاه و هشت درصد افزایش یافت و به رقم سه میلیارد و هشت میلیون شلینگ رسید و به این ترتیب اتریش پس از ایالات متحده و ژاپن به سومین صادرکننده بزرگه با ایران تبدیل شد. اتریش این سود فوق‌العاده را بخاطر موقع ظاهراً بیطرفانه‌اش در جنگ ایران و عراق و مصالحه مجروحین جنگی ایران و همکاریهای تروریستی با رژیم ایران، بدست آورده است.

دولت اتریش در سال گذشته یک میلیارد و هشتاد و سه هزار شلینگ ماشین آلات و اتومبیل (۲۷ درصد افزایش)، ۶۶۰ میلیون شلینگ تولیدات شیمیایی و دارویی (۵۸ درصد افزایش)، ۳۷۷ میلیون شلینگ چوب به ایران صادر کرد.

واردات اتریش از ایران به یک میلیارد و دو صد و پنجاه هزار شلینگ تقلیل پیدا کرده است، این تقلیل در اثر کاهش صدور نفت ایران از یک میلیون و سیصد هزار بشکه در سال ۱۹۸۹ به ۸۱۶ هزار بشکه (۴۵/۵ درصد کاهش) در سال ۱۹۹۰ بوده است. اتریش در همین سال ۳۰۵ میلیون شلینگ فرش و ۸۱ میلیون خشکبار از ایران خریداری کرد.

خواست ایران برای همکاری بیشتر با اتریش البته با استقبال سرمایه‌داران این کشور روبرو شده است. از این رو قابل فهم است که چرا یک هیئت برجسته از نمایندگان شرکتهای اتریش، به همراه لایوس ملک وزیر امور خارجه اتریش به تهران سفر کرده است. نمایندگان ۱۶ شرکت بخصوص شرکتهای ساختمانی، مواد شیمیایی و چوب جهت ارتباط مکتوب بودند.

از تاریخ نهم تا سیزدهم مارس هیئت اقتصادی دیگری نیز به تهران مسافرت خواهد کرد. این هیئت نمایندگان ۱۵ شرکت و بانک را شامل میشود.

مثلاً درونژوتلا برنج و در پرو سبب زمینی، ۱۰۰۰ آرتا آنجا که در این مورد قانون بازدهی هرچه بیشتر حاکم است، از انواع گردو و داروهای شیمیایی شدت آفت استفاده میشود که به زمین و منابع آبی آسیبهای فراوان وارد می‌آورد و بودسکه شیره زمین را کشفند آنرا رها کرده به قطعات جدید زمین روی می‌آورند به نتیجه اینکه سال سال به سطح زمینهای کم‌بزرگ اضافه میشود و حرس و غارتگران، طبیعت و زیبایی آنرا همچون خوره می‌خورند و پیش می‌روند و مسئله اصلی آن است که بخشهای قابل توجهی از زمینهای کشاورزی میابستی برای مدت‌سی نامعلوم و طولانی‌از دور تولید خارج شوند. در نتیجه گیاهان و حیواناتی که در حفظ تعادل طبیعت نقش اساسی ایفا میکنند، سال سال از تعدادشان کاسته میشوند. طبق تحقیقات انجام شده هر سال ۵۰ هزار کیلومتر از زمینهای جنگلی و هزار نوع از گیاهان موجود در طبیعت نابود میشوند. اگر چه جنگلهای باران زاده در حد سطح کره زمین را شامل میشود و ولسی ۵۰ درصد کل سی میلیون نوع حیوان و گیاه روی زمین در این جنگل زیست دارند.

دفاع از هر نوع اصلاح و اقدام رایگال برای حفظ طبیعت و محیط زیست ضروری است. زیرا متأسفانه نه مردم مادی و طبیعت دوست که حتی در روزهای سرد زمستانی برای پرندگان و حیوانات بی‌بانه غذا تهیه میکنند، بلکه زمین‌نگار هستند که اختیارات طبیعت و نعمات آنرا در دست دارند. اوکه وزیر توریسم و محیط زیست (مالتری است) امتیاز قطع و صدور چوبسای ۶۴۰۰۰ هکتار جنگل در مالتزی را در اختیار دارد، در پیوند با حفظ محیط زیست گفت: "بهتر است درختها را بریزیم، با بریدن جنگلهای کمتر باران خواهد بارید و برابرم موقع بازی کلف مزاحمت کمتری ایجاد میشود."!

از این جنگلهای در شمال استرالیا واقع است، بقیه آنها در منطقه باصلاح جهان سوم قرار دارند: ۶۰ درصد در آمریکا لاتین، ده درصد در ژاپن، ده درصد در هند و اندونزی و بقیه در برمه، کابون، کینه جدید، کلمبیا، پرو، ونزولا و کینه، جدید، تایوان، تاریخ حیات جنگلهای باران‌زا طبق تحقیق دانشمندان تقریباً به صد میلیون سال میرسد. درین مدت این جنگلهای بدون کله‌بشر سوخت‌وساز طبیعی خود را داغته اند و درون غارت و تالان می‌توانستند میلیونها سال دیگر به حیات خود ادامه دهند.

اما اکنون نظام سرمایه‌دار قرن بیستم با سر عتی غیر قابل تصور به نابودی این جنگلهای مشغول است. در دهه ۶۰ سطح این جنگلهای بالغ بر ۱۶ میلیون مترمکعب بود، اما امروزه تنها نهمی میلیون مترمکعب از آنها باقی مانده است. تنها در سال ۱۹۷۸ ساختی بیست و چهار میلیون متر مکعب آنرا نابود کرده است. "سرمشاق تحقیقی نشان داده‌اند که تنها در یک روز بیست هزار کانون آتش‌سوزی در جنگلهای ریزل مشاهده شده است. در هر ثانیه مساحتی برابر یک میدان فوتبال سوخته میشود و بیست میلیون محققین نشان داده‌اند که تا قبل از پایان سال دوهزار تمامی باقی مانده جنگلهای باران‌زای ننجیره از بین خواهند رفت.

و جریان نابودی ایسین جنگلهای تجار چوب و شرکتهای چند ملیتی امپریالیستی هدایت میکنند. این روند در چند جهت پیش می‌رود. کشفین چاه‌های در یکی از این جنگلهای قطع و صدور و در واقع، غارت ثروت ملل تحت سلطه آغاز میشود. همانطور که کشورهای سرمایه‌داری منابع طبیعی خود را عمدتاً دست نخورده باقی می‌گذارند و با یک رشته توطئه و پنهان و آشکار منابع کشورهای باصلاح جهان سوم را غارت میکنند، در مورد جنگلهای نیز همین قانونمندی عمل میکنند. کشورهای اروپا و آمریکا شمالی با چسبیدن داشتن جنگلهای فراوان و چوب کافی، عمده چوب مصرفی خود را از جنگلهای باران‌زای نامین میکنند و دولت‌های کشورهای تحت سلطه که تا فرق سر به این کشورها بدهکارند مجبور میشوند هر نوع شرايطی را بپذیرند تا با پاک‌سازی جنگلهای از چوب، مرحله بعدی سوا استفاده و نابود زمین جنگلهای باران‌زای نامین نیز دو شیوه از تمامی شیوه‌ها متداول تر است.

شیوه اول اینکه جنگلهای را به مراتب کله‌های بسزیک دام تبدیل کرده و گوشت شرکت‌های بین‌المللی را چگون ملک دونالد و غیره را تامین میکنند. اما در این رابطه از آنجا که زمین این جنگلهاست، طی یکی دو سال سطح آن از بین می‌رود و سرمایه‌داران مجبورند، بسیاری کله‌های خود قطعات جدیدی از جنگل را لخت کنند. شیوه دوم اینکه زمینهای جدید را به منبع کشت نشک محصولی مبدل می‌سازند، امری که کشورهای امپریالیستی دهها سال است به کشورهای تحت سلطه تحمیل کرده‌اند.

## همه‌پرسی در شوروی درباره آینده اتحادیه

از ۹۰ درصد شرکت‌کنندگان رای مثبت به حفظ اتحاد شوروی دارند.

شورای عالی شوروی در طی مباحثات بر سر نتایج همه‌پرسی مزبور، قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که طی آن نتایج آنرا به لحاظ قانونی برای اتحاد شوروی معتبر شناخت و ارگانهای قدرت جمهوریها و مناطق را موظف به تابعیت از آن میکند.

در طی همه‌پرسی در اتحاد شوروی، ۷۶ درصد شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی، خواهان حفظ اتحاد جماهیر شوروی شدند. در جریان همه‌پرسی مزبور جمهوریهای کرانه بالتیک، گرجستان، ارمنستان و ولادای آنرا بایکوت کرده و در سایر جمهوریها جریان‌های مختلف، امپریالیست‌ناسیونالیست، دعوت به دادن رای منفی به پرسش مزبور نمودند. بالاترین رقم رأی مربوط به جمهوریهای آسیایی شوروی بودند که در آنها بیش

پیام - سیوری مشترک!

بهار آزادی

مردم آزاده ایران!



هدای کارگر

ویدئو ساز گلستان انقلاب ایران به همراه

★ برتانه های سراسری صنادی کارگر:

هر شب ساعت ۸/۵ روی صحن کوتاه

رندیل ۷۵ تریلر با ۲ مگهرتر پخش میشود.

این برتانه ساعت ۶/۵ صبح روز بعد تکرار

میکرد.

★ جفنه های برتانه ویژه پخش میشود.

برتانه های صنادی کارگریه گروستان:

☆ ویژه های شنبه، برتانه چهارشنبه ساعت

۶ بهمان نظر به زبان کردی و فارسی روی صحن

کوتاه رندیل ۷۵ تریلر با ۲ مگهرتر پخش

میشود. همین برتانه ویژه های یکشنبه، سه

شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.

☆ جمعه ها ساعت ۹ صبح برتانه ویژه

پخش میشود. این برتانه ساعت ۶ بهمان نظر

جمعه تکرار میشود.

ALIZADI B.P.195  
75564 PARIS - CEDEX 12  
FRANCE

POSTFACH 650226  
1 - BERLIN 65  
GERMANY

با کمک های مالی خود

سازمان را در امر مبارزه

انقلابی یاری رسانید

بهار آزادی در راه است و شما به درستی نوروز را شادمانه جشن میکنید تا سال  
بهار دردم آزمید، و غبار اندوه بخا مانده از سیاهی سنگین رژیم اسلامی را از تن  
برداشتد، و سرای بر انداختن کهنه ساط رژیم اسلامی، شادمان و ساجوسان، نبردی  
روشن را به شادگامی بی انکنید.

دیدیم که نه پایان جنگ، نه مرگ خمینی، نه برقراری طح، و نه سه دوران  
بازسازی، نه هیچکاز مطالب بیشماری که شما درگیر آئیند پایان نداد. هر سال که  
می گذرد ناهدی است بر اینکه تا رژیم جمهوری اسلامی سرنگون نشود، آزادی و سیوری  
شما امکان پذیر نخواهد بود.

با انقلاب سرک شده ای همین، که در آن شما رژیم خودگامه سلطنتی را به امید  
رهاشی و سیوری واژگون کردید، نوروز و بهار با نسیم آزادی شکوفا شد و تازگی  
طینت، با حفا و شادمانی حقیقی مردمی که آزادی را تحرص می کردند همراه گشت.  
سالی است که خاطره آن "بهار آزادی" در باها زنده مانده است. بهار آزادی دیگری  
نیاشد و دیگر تکرار شد، زیرا آزادی دوام نیامورد. رژیم اسلامی که جای رژیم  
استبدادی سلطنتی را گرفت، حیات و بقایش را در سرکوب آزادی و شاهی مظهر نئادی  
حتو کرد و در این راه تا جایی پیش رفت که حتی نوروز عالی بکروز را هم بر کسا  
حرام خود. این رژیم تنها در حصار حوسه های دار، در سناه سرج و باروهای زندانها  
و شکله گاهیا میتواند خاسه کند. تنها در تاریکی میتواند سینه. تنها در سکوت  
مستوان نشوند. و تنها در گورستان مستوان زندگی کند. برای همین است که دوام این  
رژیم، آزادی و شور و سوا و زندگی را از شما به سفا برده است.

نوروز برای شما مردم ایران، مظیر سیوری، تحدید حیات، شادایی و شادمانی  
است. نوروز نام زندگی و دوام زندگی است. برای همین است که این رژیم، سبر  
روی سیوری شمشیر کشیده است. از زندگی خود، از سیوری خود، از حق شادمانی خود  
دفاع کند! از نوروز دفاع کنید! این رژیم رفتنی است، شما ماندنی. کل و سبزه  
سکدار است. زردی روی، به سرخی آتش بدهد. ماهی قرمز به آب اندازد. و با خنده  
و زنی و سوا به استعمال سیوری برسد. از عجزانی که به خاطر سادات شما و سرای  
دوام بهار آزادی جان ماخشد، و با در زندانها حماسه مقاومت می آفریند، سفا  
شادمانی ناد کنید! آنان نذرهای آزادی اند، با صدا و شراعت آسایشان کنید!  
چارو بردارید و خانه نکاسی کنید! سوت خاسه نکاسی از لانه این رژیم طاعون سیوری  
فرا خواهد رسد. آری بهار آزادی در راه است.

مستدان مبارک باد!

اسفند ۱۳۶۹

کمیته مرکزی سازمان حرکتی نئادی خلق ایران

کمیته مرکزی سازمان نئادسی - ایران

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)